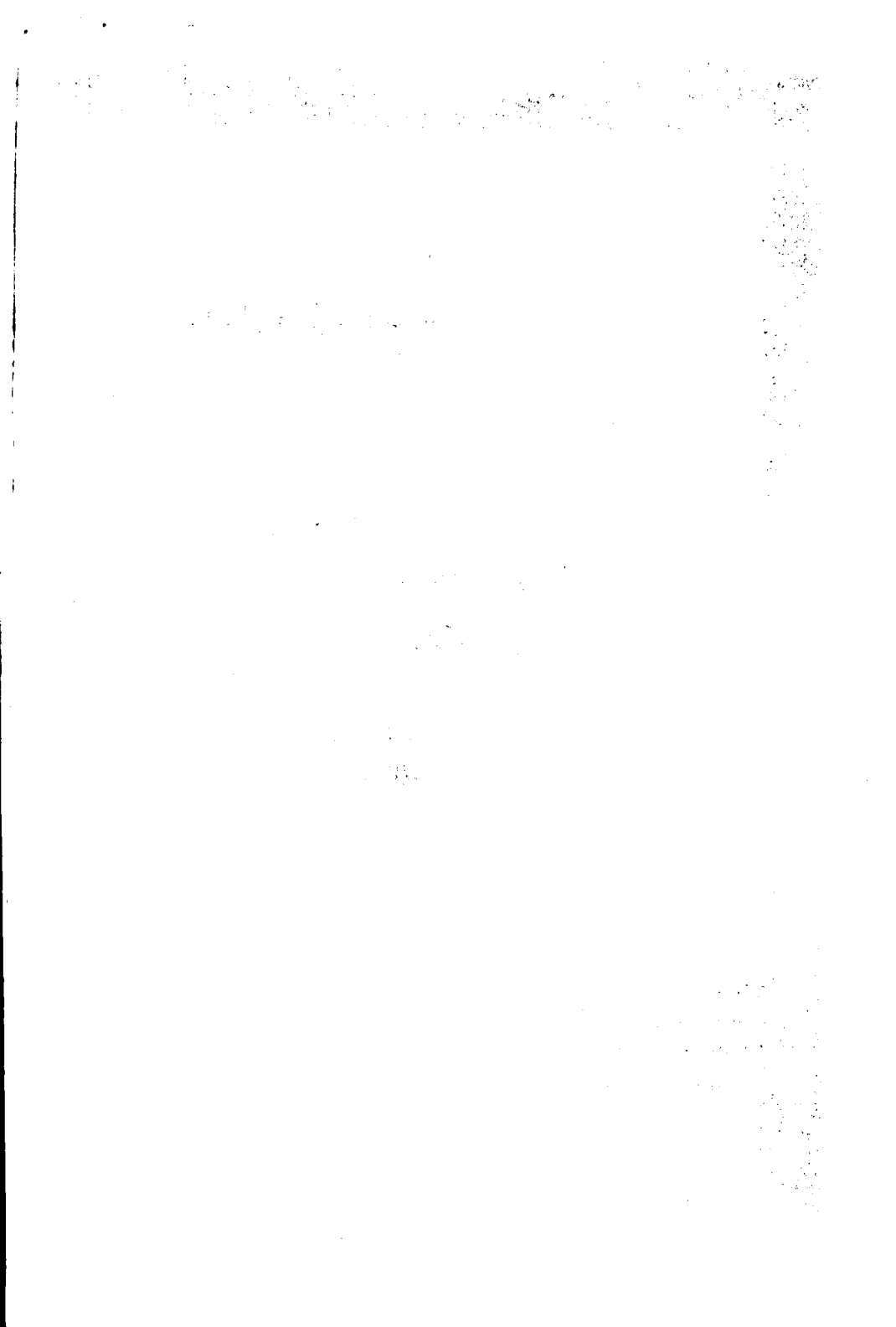


کلمات مبارکہ مکتوبہ

فارسی و عربی

ہمراہ با ترجمہ حضرت ولی امر اللہ بہ اعلیٰ علیہ السلام



بنام گوینده توانا

۱

ای صاحبان هوش و گوش اول سروش دوست این است

﴿ای بلبل معنوی﴾

جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هُدهُد سلیمان عشق جز
در سبای جانان وطن مگیر و ای عَنقَای بقا جز در قاف وفا محل
مپذیر. این است مکان تو اگر بلامکان به پر جان برپری و آهنگ
مقام خود رایگان نمایی.

*In the Name of the Lord of Utterance, the
Mighty.*

1. O YE PEOPLE THAT HAVE MINDS TO KNOW AND EARS TO HEAR!

The first call of the Beloved is this: O mystic nightingale! Abide not but in the rose-garden of the spirit. O messenger of the Solomon of love! Seek thou no shelter except in the Sheba of the well-beloved, and O immortal phoenix! dwell not save on the mount of faithfulness. Therein is thy habitation, if on the wings of thy soul thou soarest to the realm of the infinite and seekest to attain thy goal.

«ای پسر روح»

هر طَیْری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصودُ جمالِ گل
 مگر طَیْور افئده عباد که به تُرابِ فانی قانع شده از آشیان باقی
 دور مانده اند و به گل‌های بُعد توجه نموده، از گل‌های قُرب محروم
 گشته اند. زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که به ابریقی
 از امواج بحر رفیقِ اعلیٰ گذشته اند و از اُفقِ آهمی دور مانده اند.

2. O SON OF SPIRIT!

The bird seeketh its nest; the nightingale the charm of the rose; whilst those birds, the hearts of men, content with transient dust, have strayed far from their eternal nest, and with eyes turned towards the slough of heedlessness are bereft of the glory of the divine presence. Alas! How strange and pitiful; for a mere cupful, they have turned away from the billowing seas of the Most High, and remained far from the most effulgent horizon.

ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حُب و شوق
دست مدار مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مُرافقت اشرار
دست و دل هر دو بردار.

3. O FRIEND!

In the garden of thy heart plant naught but the rose of love, and from the nightingale of affection and desire loosen not thy hold. Treasure the companionship of the righteous and eschew all fellowship with the ungodly.

ای پسر انصاف

کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که
 بی مطلوب راحت جوید. عاشق صادق را حیات در وصال است
 و موت در فراق. صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار
 مقدس از صد هزار جان درگذرند و به کوی جانان
 شتابند.

4. O SON OF JUSTICE!

Whither can a lover go but to the land of his beloved? And what seeker findeth rest away from his heart's desire? To the true lover reunion is life, and separation is death. His breast is void of patience and his heart hath no peace. A myriad lives he would forsake to hasten to the abode of his beloved.

ای پسر خاک

براستی میگویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید
و بر برادر خود تَفَوُّقْ جوید. بگو ای برادران به اَعمال خود را
بیارائید نه به اَقوال .

5. O SON OF DUST!

Verily I say unto thee: Of all men the most negligent is he that disputeth idly and seeketh to advance himself over his brother. Say, O brethren! Let deeds, not words, be your adorning.

ای پسران ارض

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته به
 جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روانح قدس
 نشنود.

6. O SON OF EARTH!

Know, verily, the heart wherein the least remnant of envy
 yet lingers, shall never attain My everlasting dominion, nor
 inhale the sweet savours of holiness breathing from My
 kingdom of sanctity.

«ای پسر حُب»

از تو تا زُرفِ اِمْتِناعِ قُرب و سِدْرِه اِرْتِفَاعِ عَشْقِ قَدَمی فاصَله.
 قَدَمِ اَوَّلِ بَرْدَارِ و قَدَمِ دِیْگَرِ بَرِ عَالَمِ قَدِمْ گِذَارِ و دَرِ سُرَادِقِ حُلْدِ
 وَاَرَدِ شَو. پَسِ بَشْنُو اَنچِه اَز قَلَمِ عِزِّ، نَزْوَلِ یَافَتِ.

7. O SON OF LOVE!

Thou art but one step away from the glorious heights above and from the celestial tree of love. Take thou one pace and with the next advance into the immortal realm and enter the pavilion of eternity. Give ear then to that which hath been revealed by the pen of glory.

«ای پسر عز»

در سبیلِ قُدسِ چالاکِ شو و بر افلاکِ اُنسِ قَدَمِ کُذار. قلب را
به صیقلِ روحِ پاکِ کن و آهنگِ ساحتِ لولاکِ نما.

8. O SON OF GLORY!

Be swift in the path of holiness, and enter the heaven of communion with Me. Cleanse thy heart with the burnish of the spirit, and hasten to the court of the Most High.

☆☆☆☆☆☆

ای سایه نابود

از مدارج ذلّ و هم بگذر و بد معارج عزّ یقین اندرآ. چشم حق

بگشا تا جمال مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گوئی.

9. O FLEETING SHADOW!

Pass beyond the baser stages of doubt and rise to the exalted heights of certainty. Open the eye of truth, that thou mayest behold the veiless beauty and exclaim: Hallowed be the Lord, the most excellent of all creators!

«ای پسر هوی»

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مُرده جز به گل
پژمُرده مَشعُول نشود، زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و به
جنس خود اُنس گیرد.

10. O SON OF DESIRE!

Give ear unto this: Never shall mortal eye recognize the everlasting beauty, nor the lifeless heart in aught but in the withered bloom. For like seeketh like, and taketh pleasure in the company of its kind.

﴿ای پسر تُراب﴾

کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت مَلِیحَم را شنوی
 و جاهل شو تا از عِلْمَم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غَنای
 لایزالَم قسمت بیزوال برداری. کور شو یعنی از مُشاهده غیر
 جمال من و کر شو یعنی از اِسْتِمَاع کلام غیر من و جاهل شو
 یعنی از سِوایِ عِلْم من تا با چشم پاک و دل طیب و گوش
 لطیف به ساحتِ قُدسم درآئی.

11. O SON OF DUST!

Blind thine eyes, that thou mayest behold My beauty; stop thine ears, that thou mayest hearken unto the sweet melody of My voice; empty thyself of all learning, that thou mayest partake of My knowledge; and sanctify thyself from riches, that thou mayest obtain a lasting share from the ocean of My eternal wealth. Blind thine eyes, that is, to all save My beauty; stop thine ears to all save My word; empty thyself of all learning save the knowledge of Me; that with a clear vision, a pure heart and an attentive ear thou mayest enter the court of My holiness.

«ای صاحب دو چشم»

چشمی بر بند و چشمی برگشا. بر بند یعنی از عالم و عالمیان،
برگشا یعنی به جمال قدس جانان.

12. O MAN OF TWO VISIONS!

Close one eye and open the other. Close one to the world and all that is therein, and open the other to the hallowed beauty of the Beloved.

ای پسران من

ترسم که از نغمه و رقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید و جمال
گل ندیده به آب و گل بازگردید.

13. O MY CHILDREN!

I fear lest, bereft of the melody of the dove of heaven, ye will sink back to the shades of utter loss, and, never having gazed upon the beauty of the rose, return to water and clay.

﴿ای دوستان﴾

به جمالِ فانی از جمالِ باقی مگذرید و به خاکدانِ تُرابیِ دل

مَبَنَدید.

14. O FRIENDS!

Abandon not the everlasting beauty for a beauty that must die, and set not your affections on this mortal world of dust.

«ای پسر روح»

وقتی آید که بلبلِ قُدسِ مَعنوی از بیانِ اَسرارِ مَعانی مَمْنوع شود
و جمیع از نَغْمه رَحمانی و نِدامِ سُبْحانی مَمْنوع گردید.

15. O SON OF SPIRIT!

The time cometh, when the nightingale of holiness will no longer unfold the inner mysteries and ye will all be bereft of the celestial melody and the voice from on high.

«ای جَوْهَرِ غَفَلَتِ»

دریغ که صد هزار لِسَانِ مَعْنَوِی در لِسَانِی ناطِق و صد هزار
معانی غِیْبِی در لَجْنِی ظاهِر و لکن گوشِی نه تا بَشْتَوَد و قلبِی نه تا
حَرَفِی بیابد.

16. O ESSENCE OF NEGLIGENCE!

Myriads of mystic tongues find utterance in one speech,
and myriads of hidden mysteries are revealed in a single
melody; yet, alas, there is no ear to hear, nor heart to
understand.

«ای همگنان»

ابوابِ لامکان بازگشته و دیارِ جانان از دمِ عاشقان زینت یافته
 و جمیع از این شهرِ روحانی محروم مانده اند اِلَّا قَلیلی و از آن
 قَلیل هم با قلبِ طاهر و نفسِ مُقدَّس مشهود نگشت
 اِلَّا اَقَلُّ قَلیلی.

17. O COMRADES!

The gates that open on the Placeless stand wide and the habitation of the loved one is adorned with the lovers' blood, yet all but a few remain bereft of this celestial city, and even of these few, none but the smallest handful hath been found with a pure heart and sanctified spirit.

«ای اهلِ فردوسِ برین»

اهلِ یقین را اخبار نمائید که در فضایِ قدسِ قربِ رضوانِ روضه
جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهلِ عالین و هیاکلِ خلدِ برین طائفِ
حولِ آن گشته اند. پس جهدی نمائید تا به آن مقامِ درآئید و
حقائقِ اسرارِ عشق را از شقایقش جوئید و جمیع حکمت‌های بالغه
احدیّه را از اثمارِ باقیّه اش بیابید

قَرَّتْ أَبْصَارُ الدِّينِ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ آمِينَ .

18. O YE DWELLERS IN THE HIGHEST PARADISE!

Proclaim unto the children of assurance that within the realms of holiness, nigh unto the celestial paradise, a new garden hath appeared, round which circle the denizens of the realm on high and the immortal dwellers of the exalted paradise. Strive, then, that ye may attain that station, that ye may unravel the mysteries of love from its wind-flowers and learn the secret of divine and consummate wisdom from its eternal fruits. Solaced are the eyes of them that enter and abide therein!

☆☆☆☆☆☆☆☆

«ای دوستان من»

آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا
 که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من
 حاضر بودید و به سه کلمه طیّبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را
 شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود:

ای دوستان

رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم
 هرگز نخواهید و با دلهای مُرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من
 میائید. اگر صدر را مقدس کنید و حال آن صحرا و آن فضا را بخاطر
 درآرید و بیان من بر همه شماها معلوم شود.

A decorative border with a repeating floral and leaf pattern surrounds the text. The border is composed of small, intricate designs that create a continuous, ornate frame.

19. O MY FRIENDS!

Have ye forgotten that true and radiant morn, when in those hallowed and blessed surroundings ye were all gathered in My presence beneath the shade of the tree of life, which is planted in the all-glorious paradise? Awestruck ye listened as I gave utterance to these three most holy words: O friends! Prefer not your own will to Mine, never desire that which I have not desired for you, and approach Me not with lifeless hearts, defiled with worldly desires and cravings. Would ye but sanctify your souls, ye would at this present hour recall that place and those surroundings, and the truth of My utterance should be made evident unto all of you.

در سطر هشتم از اسطر قدس که در

لوح پنجم از فردوس است

میفرماید

۲۰

﴿ای مُردِگانِ فِراشِ غَفَلتِ﴾

قرنها گذشت و عُمَرِ گِراَنمایه را به انتها رسانده اید و نَفَسِ پاکی
از شما به ساحتِ قدسِ ما نیامد در اَبْحُرِ شِرْکِ مُسْتَغْرِقِید و کلمه
توحید بر زبان می رانید مَبْغُوضِ مَرا مَحْبُوبِ خود دانسته اید و
دشمنِ مَرا دوست خود گرفته اید و در اَرْضِ مَن به کمالِ حُرْمِی
و سرورِ مَشِی می نمائید و غافل از آنکه زمینِ مَن از تو بیزار
است و اَشِیایِ اَرْضِ از تو در گُریز. اِگر فِی الجُمْلَه بَصَرُ
بگشائید صد هزار حزن را از این سرور خوشتر دانی و فَنّا را از
این حیات نیکوتر شِمِری.

*In the eighth of the most holy lines, in the fifth Tablet
of Paradise, He saith:*

**20. O YE THAT ARE LYING AS DEAD ON
THE COUCH OF HEEDLESSNESS!**

Ages have passed and your precious lives are well-nigh ended, yet not a single breath of purity hath reached Our court of holiness from you. Though immersed in the ocean of misbelief, yet with your lips ye profess the one true faith of God. Him whom I abhor ye have loved, and of My foe ye have made a friend. Notwithstanding, ye walk on My earth complacent and self-satisfied, heedless that My earth is weary of you and everything within it shunneth you. Were ye but to open your eyes, ye would, in truth, prefer a myriad griefs unto this joy, and would count death itself better than this life.

☆☆☆☆☆☆☆☆

﴿ای خاکِ مُتَحَرِّکِ﴾

من به تو مانوسم و تو از من مایوس سیفِ عصیانِ شجره امید
 تو را بُریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از
 من دور و من عزّتِ بیزوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّتِ بی
 منتهی برای خود پسندیدی آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و
 فرصت را مگذار.

21. O MOVING FORM OF DUST!

I desire communion with thee, but thou wouldst put no trust in Me. The sword of thy rebellion hath felled the tree of thy hope. At all times I am near unto thee, but thou art ever far from Me. Imperishable glory I have chosen for thee, yet boundless shame thou hast chosen for thyself. While there is yet time, return, and lose not thy chance.

﴿ای پسر هوی﴾

اهل دانش و بینش ساها کوشیدند و به وصالِ ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها دَویدند و به لِقایِ ذی الجَمال نرسیدند و تو نادویده به منزل رسیده ای و نا طلبیده به مطلبِ واصلِ شُدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حِجابِ نفسِ خود چنان مُحْتَجِب ماندی که چشمت به جمالِ دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید. فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

22. O SON OF DESIRE!

The learned and the wise have for long years striven and failed to attain the presence of the All-Glorious; they have spent their lives in search of Him, yet did not behold the beauty of His countenance. Thou without the least effort didst attain thy goal, and without search hast obtained the object of thy quest. Yet, notwithstanding, thou didst remain so wrapt in the veil of self, that thine eyes beheld not the beauty of the Beloved, nor did thy hand touch the hem of His robe. Ye that have eyes behold and wonder.

ای اهل دیار عشق

شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در
 غبار تیره ظلمانی مستور مانده. سلطان سلاطین عشق در دست
 رعایای ظلم، مظلوم و حمامه قدسی در دست جُفدان گرفتار.
 جمیع اهل سُرادق ابهی و ملأ اعلیٰ نوحه و ندبه می نمایند و شما
 در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده اید و خود را هم از
 دوستان خالص محسوب داشته اید.

فَبَاطِلٌ مَا آتَمْتُمْ نَفْسَكُمْ

23. O DWELLERS IN THE CITY OF LOVE!

Mortal blasts have beset the everlasting candle, and the beauty of the celestial Youth is veiled in the darkness of dust. The chief of the monarchs of love is wronged by the people of tyranny and the dove of holiness lies prisoned in the talons of owls. The dwellers in the pavilion of glory and the celestial concourse bewail and lament, while ye repose in the realm of negligence, and esteem yourselves as of the true friends. How vain are your imaginings!

﴿ای جُهَلایِ معروف به علم﴾

چرا در ظاهر دَعویِ شبانی کنید و در باطن ذئبِ اَغنام من شده اید. مَثَلِ شما مَثَلِ ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دُرّی و روشن است و در باطن سببِ اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است.

24. O YE THAT ARE FOOLISH, YET HAVE A NAME TO BE WISE!

Wherefore do ye wear the guise of shepherds, when inwardly ye have become wolves, intent upon My flock? Ye are even as the star, which riseth ere the dawn, and which, though it seem radiant and luminous, leadeth the wayfarers of My city astray into the paths of perdition.

«ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته»

مَثَلِ شِمْا مِثْلِ آبِ نَلِخِ صَافِیِ اسْتِ کِه کِمَالِ لَطَافَتِ وَ صَفَا اِز اِن
 دَر ظَاہِرِ مِشَاہِدِه شُودِ، چُون بِه دِستِ صِرَافِ ذَائِقِه اَحَدِیَّه اُفْتَدِ،
 قَطْرَه اِی اِز اَن رَا قَبُولِ نِفْرَامِیْدِ. بِلِی، تَجَلِّیِ اَفْتَابِ دَر تُرَابِ وَ
 مِرَاتِ هَر دُو مَوْجُودِ وَلَکِن اِز فَرَقْدَانِ تَا اَرْضُ فَرَقُ دَانِ بَلْکِه
 فَرَقِ بِي مُنْتَهٰی دَر مِیَانِ.

25. O YE SEEMING FAIR YET INWARDLY FOUL!

Ye are like clear but bitter water, which to outward seeming is crystal pure but of which, when tested by the divine Assayer, not a drop is accepted. Yea, the sunbeam falls alike upon the dust and the mirror, yet differ they in reflection even as doth the star from the earth: nay, immeasurable is the difference!

﴿ای دوست لسانی من﴾

قدری تأمل اختیار کن. هرگز شنیده ای که یار و آغیار در قلبی
بگنجد. پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود در آید.

26. O MY FRIEND IN WORD!

Ponder awhile. Hast thou ever heard that friend and foe
should abide in one heart? Cast out then the stranger, that
the Friend may enter His home.

﴿ای پسر خاک﴾

جمع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مُقرر داشتم مگر
 قلوب را که محلّ نزولِ ثَجَلِّی جمال و اِجلال خود معین فرمودم
 و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی، چنانچه در هر زمان
 که ظهورِ قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت،
 آغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت. و معَ ذلک ستر نمودم
 و سر نگشودم و خجلتِ تو را نپسندیدم.

27. O SON OF DUST!

All that is in heaven and earth I have ordained for thee, except the human heart, which I have made the habitation of My beauty and glory; yet thou didst give My home and dwelling to another than Me; and whenever the manifestation of My holiness sought His own abode, a stranger found He there, and, homeless, hastened unto the sanctuary of the Beloved. Notwithstanding I have concealed thy secret and desire not thy shame.

«ای جوهرِ هوی»

بسا سحرگاهان که از مَشْرِقِ لامکان به مکانِ تو آمدم و تو را
 در بسترِ راحت به غَیْرِ خود مشغول یافتم و چون برقِ روحانی
 به غمامِ عِزِّ سلطانی رجوع نمودم و در مَکامِ قُربِ خود نزد
 جُنودِ قُدسِ اِظهارِ نداشتم.

28. O ESSENCE OF DESIRE!

At many a dawn have I turned from the realms of the Placeless unto thine abode, and found thee on the bed of ease busied with others than Myself. Thereupon, even as the flash of the spirit, I returned to the realms of celestial glory and breathed it not in My retreats above unto the hosts of holiness.

«ای پسر جود»

در بادیه های عَدَم بودی و تو را به مَدَدِ تُرابِ اَمْر در عالم مُلک
 ظاهر نمودم و جمیع ذرّات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت
 تو گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطن اُم دو چشمه شیر مُنیر
 برای تو مُقَرَّر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حُبّ تو
 را در قلوب القا نمودم و به صِرَفِ جودِ تو را در ظِلِّ رَحْمَتِ
 پروردم و از جوهر فضل و رحمت تو را حفظ فرمودم. و مقصود
 از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآیسی و قابل
 بخششهای غیبی ما شوی. و تو غافل چون به ثمر آمدی از تمامی
 نعیم غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی، به قسمی که
 بِالْمَرَّةِ فراموش نمودی و از بابِ دوست به ایوانِ دشمن مَقَر
 یافتی و مسکن نمودی.

A decorative border with a repeating floral and leaf pattern surrounds the text. The pattern consists of small, stylized flowers and leaves arranged in a continuous, intricate line.

29. O SON OF BOUNTY!

Out of the wastes of nothingness, with the clay of My command I made thee to appear, and have ordained for thy training every atom in existence the essence of all created things. Thus, ere thou didst issue from thy mother's womb, I destined for thee two founts of gleaming milk, eyes to watch over thee, and hearts to love thee. Out of My loving-kindness, 'neath the shade of My mercy I nurtured thee, and guarded thee by the essence of My grace and favour. And My purpose in all this was that thou mightest attain My everlasting dominion and become worthy of My invisible bestowals. And yet heedless thou didst remain, and when fully grown, thou didst neglect all My bounties and occupied thyself with thine idle imaginings, in such wise that thou didst become wholly forgetful, and, turning away from the portals of the Friend, didst abide within the courts of My enemy.

«ای بنده دنیا»

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و تو را در فراش
غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت.

30. O BOND SLAVE OF THE WORLD!

Many a dawn hath the breeze of My loving-kindness
wafted over thee and found thee upon the bed of
heedlessness fast asleep. Bewailing then thy plight it
returned whence it came.

ای پسر ارض!

گر مرا خواهی جز مرا نخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از
 عالمیان بردار، زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش در
 یک دل و قلب نگنجد.

31. O SON OF EARTH!

Wouldst thou have Me, seek none other than Me; and
 wouldst thou gaze upon My beauty, close thine eyes to the
 world and all that is therein; for My will and the will of
 another than Me, even as fire and water, cannot dwell
 together in one heart.

«ای بیگانه با یگانه»

شمع دلت برافروخته دست قدرت من است آنرا به بادهای مخالف
نفس وهوی خاموش مکن و طیبب جمیع علت‌های تو ذکر من
است فراموشش منما. حُبِّ مرا سرمایه خود کن و چون بصر و
جان عزیزش دار.

32. O BEFRIENDED STRANGER!

The candle of thine heart is lighted by the hand of My power, quench it not with the contrary winds of self and passion. The healer of all thine ills is remembrance of Me, forget it not. Make My love thy treasure and cherish it even as thy very sight and life.

﴿ای برادر من﴾

از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل
 قدس معنوی بیاشام، یعنی تخمهای حکمت لدنیم را در ارض
 طاهر قلب بیفشان تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده
 طیبه انبات نماید.

33. O MY BROTHER!

Hearken to the delightful words of My honeyed tongue, and quaff the stream of mystic holiness from My sugar-shedding lips. Sow the seeds of My divine wisdom in the pure soil of thy heart, and water them with the water of certitude, that the hyacinths of My knowledge and wisdom may spring up fresh and green in the sacred city of thy heart.

ای اهل رضوان من

نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان به یدِ
ملاطفت غرس نمودم و به نیسان مرحمت آبش دادم، حال
نزدیک به ثمر رسیده نمائید تا محفوظ ماند و به نار امل و
شهوَت نسوزد.

34. O DWELLERS OF MY PARADISE!

With the hands of loving-kindness I have planted in the holy garden of paradise the young tree of your love and friendship, and have watered it with the goodly showers of My tender grace; now that the hour of its fruiting is come, strive that it may be protected, and be not consumed with the flame of desire and passion.

﴿ای پسر تراب﴾

حُکْمایِ عِبَادِ آنانند که تا سَمْعِ نیابند لب نَگشایند. چنانچه ساقی
تا طلبِ نبیند ساغرِ نبخشد و عاشق تا به جمالِ معشوق فائز
نشود از جانِ نخرود. پس باید حَبّه های حکمت و علم را در
ارضِ طیبیه قلبِ مبدولِ دارید و مستورِ نمائید تا سُنْبُلَاتِ حکمت
الهی از دلِ برآید نه از گل.

35. O SON OF DUST!

The wise are they that speak not unless they obtain a hearing, even as the cup-bearer, who proffereth not his cup till he findeth a seeker, and the lover who crieth not out from the depths of his heart until he gazeth upon the beauty of his beloved. Wherefore sow the seeds of wisdom and knowledge in the pure soil of the heart, and keep them hidden, till the hyacinths of divine wisdom spring from the heart and not from mire and clay.

در سطر اول لوح مذکور و مسطور است
و در سرادق حفظ الله مستور.

۳۶

﴿ای بنده من﴾

مُلک بیزوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به
شهوقی از دست مده. این است کوثر حیوان که از معینِ قلمِ رحمن
ساری گشته. طوبیٰ للشاریین.

*In the first line of the Tablet is recorded and written,
and within the sanctuary of the tabernacle of God is
hidden:*

36. O MY SERVANT!

Abandon not for that which perisheth an everlasting dominion, and cast not away celestial sovereignty for a worldly desire. This is the river of everlasting life that hath flowed from the well-spring of the pen of the merciful; well is it with them that drink!

«ای پسر روح»

نَفْس بشکن و چون هُمای عشق به هوای قدس پرواز کن و از
نَفْس بگذر و با نَفْسِ رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام.

37. O SON OF SPRIT!

Burst thy cage asunder, and even as the phoenix of love
soar into the firmament of holiness. Renounce thyself and,
filled with the spirit of mercy, abide in the realm of
celestial sanctity.

﴿ای پسر رماد﴾

به راحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه مگذر و
 گلشن باقی عیش جاودان را به گُلخَنِ فانی تُرابی تبدیل منما. از
 زندان به صحراهای خوش جان عُروج کن و از قفسِ امکان به
 رضوان دلکش لامکان بخرام.

38. O OFFSPRING OF DUST!

Be not content with the ease of a passing day, and deprive not thyself of everlasting rest. Barter not the garden of eternal delight for the dust-heap of a mortal world. Up from thy prison ascend unto the glorious meads above, and from thy mortal cage wing thy flight unto the paradise of the Placeless.

☆☆☆☆☆☆☆☆

﴿ای بنده من﴾

از بند مُلک خود را رهائی بخش و از حبس نَفْس خود را آزاد
کن. وقت را غنیمت سَمُر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این
زمان را هرگز نیابی.

39. O MY SERVANT!

Free thyself from the fetters of this world, and loose thy
Soul from the prison of self. Seize thy chance, for it will
come to thee no more.

☆☆☆☆☆☆☆☆

۴۰

﴿ای فرزند کنیز من﴾

اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جد از مُلک فانی درگذری،
ولکن ستر آنرا حکمتهاست و جلوه این را رمزها جز آفنده پاک
ادراک ننماید.

40. O SON OF MY HANDMAID!

Didst thou behold immortal sovereignty, thou wouldst
strive to pass from this fleeting world. But to conceal the
one from thee and to reveal the other is a mystery which
none but the pure in heart can comprehend.

﴿ای بنده من﴾

دل را از غل پاک کن و بی حَسَد به بساطِ قدسِ اَحَدِ بخرام.

41. O MY SERVANT!

Purge thy heart from malice and, innocent of envy, enter the divine court of holiness.

☆☆☆☆☆☆☆☆

ای دوستان من

در سبیل رضای دوست مَشیْ نمائید و رضای او در خَلق او بوده و خواهد بود، یعنی دوست بی رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم نشمارد.

فَتَفَكَّرُوا فِي ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَفْكَارِ.

42. O MY FRIENDS!

Walk ye in the ways of the good pleasure of the Friend, and know that His pleasure is in the pleasure of His creatures. That is: no man should enter the house of his friend save at his friend's pleasure, nor lay hands upon his treasures nor prefer his own will to his friend's, and in no wise seek an advantage over him. Ponder this, ye that have insight!

﴿ای رفیق عرشی﴾

بد مَشْنو و بد مَبین و خود را ذَلیل مکن و عَویل برمیاری، یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذَلت نفسی مپسند تا ذَلت تو چهره نگشاید. پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر مُنزه در ایام عُمر خود که اَقْلّ از آنی محسوب است فارغ باش تا به فراغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مَقْرِبایی.

43. O COMPANION OF MY THRONE!

Hear no evil, and see no evil, abase not thyself, neither sigh nor weep. Speak no evil, that thou mayest not hear it spoken unto thee, and magnify not the faults of others that thine own faults may not appear great; and wish not the abasement of anyone, that thine own abasement be not exposed. Live then the days of thy life, that are less than a fleeting moment, with thy mind stainless, thy heart unsullied, thy thoughts pure, and thy nature sanctified, so that, free and content, thou mayest put away this mortal frame, and repair unto the mystic paradise and abide in the eternal kingdom for evermore.

«وای وای ای عاشقان هوای نفسانی»

از معشوق روحانی چون برق گذشته اید و به خیال شیطانی دل
محکم بسته اید. ساجد خیالید و اسم آن را حق گذاشته اید و ناظر
خارید و نام آن را گل گذارده اید نه نفس فارغی از شما برآمد و
نه نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان وزید. نصایح مُشَفِّقانه محبوب را
به باد داده اید و از صفحه دل محو نموده اید و چون بهائم در
سبزه زار شهوت و اَمَلِ تَعِیْشِ می غمائید.

44. ALAS! ALAS! O LOVERS OF WORLDLY DESIRE!

Even as the swiftness of lightning ye have passed by the Beloved One, and have set your hearts on satanic fancies. Ye bow the knee before your vain imaginings, and call it truth. Ye turn your eyes towards the thorn, and name it a flower. Not a pure breath have ye breathed, nor hath the breeze of detachment been wafted from the meadows of your hearts. Ye have cast to the winds the loving counsels of the Beloved and have effaced them utterly from the tablet of your hearts, and even as the beasts of the field, ye move and have your being within the pastures of desire and passion.

ای برادران طریق!

چرا از ذکر نگار غافل گشته اید و از قُربِ حضرت یار دور مانده اید. صِرْفِ جمال در سَرادِقِ بيمثال بر عرش جلال مُستوی و شما به هوای خود به جدال مشغول گشته اید. روایحِ قدس می وزد و نسائم جود در هُبوب و کُل به زُکام مبتلا شده اید و

از جمیع محروم مانده اید. زهی حسرت بر شما وَعَلِي الَّذِينَ هُمْ يَمْشُونَ عَلَيِ اَعْقَابِكُمْ وَعَلِي اَثَرِ اَقْدَامِكُمْ هُمْ يَمْشُونَ.

45. O BRETHREN IN THE PATH!

Wherefore have ye neglected the mention of the loved one, and kept remote from His holy presence? The essence of beauty is within the peerless pavilion, set upon the throne of glory, whilst ye busy yourselves with idle contentions. The sweet savours of holiness are breathing and the breath of bounty is wafted, yet ye are all sorely afflicted and deprived thereof. Alas for you and for them that walk in your ways and follow in your footsteps!

ای پسرانِ آمال

جامه غرور را از تن برآرید و ثوبِ تکبر از بدن بیندازید.

46. O CHILDREN OF DESIRE!

Put away the garment of vainglory, and divest yourselves of the attire of haughtiness.

☆☆☆☆☆☆

در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی
از قلم خفی ثبت شده این است.

۴۷

ای برادران

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید. به عزت افتخار
نمائید و از ذلت ننگ مدارید. قسم به جمال که کل را از تراب
خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم.

*In the third of the most holy lines writ and recorded in
the Ruby Tablet by the pen of the unseen this is
revealed:*

47. O BRETHREN!

Be forbearing one with another and set not your affection
on things below. Pride not yourselves in your glory, and
be not ashamed of abasement. By My beauty! I have
created all things from dust, and to dust will I return them
again.

ای پسرانِ تراب

اغیا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت به

هلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب مانند الکرّم والجود من

خصالی فهنیاً لمن تزین بخصالی

48. O CHILDREN OF DUST!

Tell the rich of the midnight sighing of the poor, lest heedlessness lead them into the path of destruction, and deprive them of the Tree of Wealth. To give and to be generous are attributes of Mine; well is it with him that adorneth himself with My virtues.

ای ساذج هوی!

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که لازال

حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.

49. O QUINTESSENCE OF PASSION!

Put away all covetousness and seek contentment; for the covetous hath ever been deprived, and the contented hath ever been loved and praised.

ای پسر کنیز من

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید. هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب. ولکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ، حقیر بشمارید. زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام ((اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ)) مستور و کلمه مبارکه ((وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِي)) چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرر یابد.

50. O SON OF MY HANDMAID!

Be not troubled in poverty nor confident in riches, for poverty is followed by riches, and riches are followed by poverty. Yet to be in all save God is a wondrous gift, belittle not the value thereof, for in the end it will make thee rich in God, and thus thou shalt know the meaning of the utterance, "In truth ye are the poor," and the holy words, "God is the all-possessing," shall even as the true morn break forth gloriously resplendent upon the horizon of the lover's heart, and abide secure on the throne of wealth.

ای پسران غفلت و هوی

دشمن مرا در خانه من راه داده اید و دوست مرا از خود
رانده اید، چنانچه حُبِّ غَیْرِ مَرا در دل منزل داده اید. بشنوید
بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمائید. دوستان ظاهر نظر به
مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند ولکن دوست
معنوی شما را لِأَجْلِ شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص
هدایت شما بلا یای لا تُحْصَى قبول فرموده. به چنین دوست جَفَا
مکنید و به کوبش بشتابید. این است شمس کلمه صدق و وفا که
از أَفْقِ اصْبَحَ مالکِ اَسْمَاءِ اشراق فرموده. اَفْتَحُوا آذَانَكُمْ لِاصْغَاءِ

كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ.

A decorative border with a repeating floral and geometric pattern surrounds the text.

51. O CHILDREN OF NEGLIGENCE AND PASSION!

Ye have suffered My enemy to enter My house and have cast out My friend, for ye have enshrined the love of another than Me in your hearts. Give ear to the sayings of the Friend and turn towards His paradise. Worldly friends, seeking their own good, appear to love one the other, whereas the true Friend has loved and doth love you for your own sakes; indeed He hath suffered for your guidance countless afflictions. Be not disloyal to such a Friend, nay rather hasten unto Him. Such is the day-star of the word of truth and faithfulness, that hath dawned above the horizon of the pen of the Lord of all names. Open your ears that ye may hearken unto the word of God, the Help in peril, the Self-existent.

☆☆☆☆☆☆☆☆

ای مغروران باموال فانیه

بدانید که غنا سَدّی است مُحکّم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مقررّ قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم در نیاید، مگر قلیلی. پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

52. O YE THAT PRIDE YOURSELVES ON MORTAL RICHES!

Know ye in truth that wealth is a mighty barrier between the seeker and his desire, the lover and his beloved. The rich, but for a few, shall in no wise attain the court of His presence nor enter the city of content and resignation. Well is it then with him, who, being rich, is not hindered by his riches from the eternal kingdom, nor deprived by them of imperishable dominion. By the Most Great Name! The splendour of such a wealthy man shall illuminate the dwellers of heaven, even as the sun enlightens the people of the earth!

ای اغنیای ارض

فقرا امانت منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمائید و
به راحت نفس خود تمام نپردازید.

53. O YE RICH ONES ON EARTH!

The poor in your midst are My trust; guard ye My trust,
and be not intent only on your own ease.

☆☆☆☆☆☆☆☆

ای فرزند هوی

از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم
گذار تا حَمْرُ بَقَا از عین فنا بیاشامی.

54. O SON OF PASSION!

Cleanse thyself from the defilement of riches and in perfect peace advance into the realm of poverty; that from the well-spring of detachment thou mayest quaff the wine of immortal life.

☆☆☆☆☆☆☆☆

«ای پسر من»

صحبت آشوار غم بیفزاید و مُصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد.

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَاسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيُنَسْ مَعَ أَحِبَّائِهِ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ

يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ أَصْفِيَائِهِ.

55. O MY SON!

The company of the ungodly increaseth sorrow, whilst fellowship with the righteous cleaneth the rust from off the heart. He that seeketh to commune with God, let him betake himself to the companionship of His loved ones; and he that desireth to hearken unto the word of God, let him give ear to the words of His chosen ones.

زینهار ای پسر خاک!

با اشرار اُلفتِ مگیر و مُوانستِ مَجو که مُجالستِ اشرارِ نورِ جان
را به نارِ حُسبان تبدیل نماید.

56. O SON OF DUST!

Beware! Walk not with the ungodly and seek not fellowship with him, for such companionship turneth the radiance of the heart into infernal fire.

ای پسر کنیز من

اگر فیض رُوحِ القُدُس طلبی با اَحْرارِ مُصاحب شو زیرا که اَبْرار
جام باقی از کَفِ ساقیِ حُلْد نوشیده اند و قلب مردگان را
چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند.

57. O SON OF MY HANDMAID!

Wouldst thou seek the grace of the holy spirit, enter into fellowship with the righteous, for he hath drunk the cup of eternal life at the hands of the immortal Cup-bearer and even as the true morn doth quicken and illumine the hearts of the dead.

ای غافلان

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است، بلکه به یقین بدانید که
به خط جلی مسطور گشته و در پیشگاه حضور مشهود.

58. O HEEDLESS ONES!

Think not the secrets of hearts are hidden, nay, know ye of
a certainty that in clear characters they are engraved and
openly manifest in the holy Presence.

☆☆☆☆☆☆☆☆

ای دوستان!

براستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و هویداست، و لکن ستر آن را سبب جود و فضل ماست نه استحقاق شما.

59. O FRIENDS!

Verily I say, whatsoever ye have concealed within your hearts is to Us open and manifest as the day; but that it is hidden is of Our grace and favour, and not of your deserving.

﴿ای پسر انسان﴾

شبنمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان مبدول داشتم و
 احدی را مقبل نیافتم زیرا که کُل از خمر باقی لطیف توحید به
 ماء کثیف نبید اقبال نموده اند و از کأس جمال باقی به جام فانی
 قانع شده اند: فَيْسَسَ مَا هُمْ بِهِ يَمْتَعُونَ .

60. O SON OF MAN!

A dewdrop out of the fathomless ocean of My mercy I have shed upon the peoples of the world, yet found none turn thereunto, inasmuch as everyone hath turned away from the celestial wine of unity unto the foul dregs of impurity, and, content with mortal cup, hath put away the chalice of immortal beauty. Vile is that wherewith he is contented.

ای پسر خاک

از خمر بی مثال محبوب لایزال چشم مپوش و به خمر کدره فانیّه
 چشم مگشا. از دست ساقی احدیه کؤوس باقیه برگیر تا همه
 هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی. بگو ای پست-
 فطرتان، از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید .

61. O SON OF DUST!

Turn not away thine eyes from the matchless wine of immortal Beloved, and open them not to foul and mortal dregs. Take from the hands of the divine Cup-bearer the chalice of immortal life, that all wisdom may be thine, and that thou mayest hearken unto the mystic voice calling from the realm of the invisible. Cry aloud, ye that are of low aim! Wherefore have ye turned away from My holy and immortal wine unto evanescent water?

☆☆☆☆☆☆

﴿بگو ای اهل ارض﴾

براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عِقَابِ
عظیمی از عَقَب. گمان مبرید که آنچه را مُرْتَكِب شدید از نظر
مَحْو شده، قَسَم به جمال که در الواح زَبْرَجَدی از قلم جَلی
جمع اعمال شما ثبت گشته .

62. O YE PEOPLES OF THE WORLD!

Know verily that an unforeseen calamity is following you and that grievous retribution awaiteth you. Think not the deeds ye have committed have been blotted from My sight. By My beauty! All your doings hath My pen graven with open characters upon tablets of chrysolite.

﴿ای ضالمان ارض﴾

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام از ظلم
 احدی نگذرم و این عهدهی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم
 و به خاتم عزّ محتوم.

63. O OPPRESSORS OF EARTH!

Withdraw your hands from tyranny, for I have pledged
 Myself not to forgive any man's injustice. This is My
 covenant which I have irrevocably decreed in the
 preserved tablet and sealed it with My seal of glory.

﴿ای عاصیان﴾

بُردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد
 که در سیلهای مُهلکِ خطرناک، بر مَرَاکِبِ نَارِ نَفْسِ یِیَبَاکِ
 می رانید، گویا مرا غافل شمرده اید و یا بی خبر انگاشته اید.

64. O REBELLIOUS ONES!

My forbearance hath emboldened you and My long-suffering hath made you negligent, in such wise that ye have spurred on the fiery charger of passion into perilous ways that lead unto destruction. Have ye thought Me heedless or that I was unaware?

☆☆☆☆☆☆☆☆

ای مُهاجران

لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میالائید و اگر نفس ناری
 غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق
 من. زیرا که هر کدام از شما به نفس خود أَبْصَرَ وَاَعْرِفید از
 نَفُوسِ عِبَادِ من.

65. O EMIGRANTS!

The tongue I have designed for the mention of Me, defile it not with detraction. If the fire of self overcome you, remember your own faults and not the faults of My creatures, inasmuch as everyone of you knoweth his own self better than he knoweth others.

ای پسران وَّهْمِ

بدانید چون صبح نورانی از اُفقِ قُدسِ حَمْدانی بر دمدم البته اسرار
و اعمال شیطانی که در لیلِ ظُلْمانی معمول شده ظاهر شود و بر
عالمیان هُویدا گردد.

66. O CHILDREN OF FANCY!

Know verily, that while the radiant dawn breaketh above
the horizon of eternal holiness, the satanic secrets and
deeds done in the gloom of night shall be laid bare and
manifest before the peoples of the world.

﴿ای گیاه خاک﴾

چگونه است که با دست آلوده به شکرِ مُباشرتِ جامه خود
 نمائی و با دلِ آلوده به کِنَافَتِ شهوت و هَوی معاشرتِتم را جوئی
 و به ممالکِ قدسم راه خواهی. هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ عَمَّا أَنْتُمْ تُرِيدُونَ.

**67. O WEED THAT SPRINGETH OUT OF
 DUST!**

Wherefore have not these soiled hands of thine touched
 first thine own garment, and why with thine heart defiled
 with desire and passion dost thou seek to commune with
 Me and to enter My sacred realm? Far, far are ye from
 that which ye desire.

☆☆☆☆☆☆☆☆

﴿ای پسران آدم﴾

کلمه طیبّه و اعمال طاهره مقدسه به سماءِ عزّ اَحَدِيّه صعود نماید. جهد کنید تا اعمال از غبارِ ریا و کُذورتِ نفس و هوی پاک شود و به ساحتِ عزّ قبول درآید، چه که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند. این است آفتاب حکمت و معانی که
 از أَفُقِ فَمِ مَشِيَّتِ رَبّانِي اِشراق فرمود. طُوبِي لِلْمُقِيلِيْنَ.

68. O CHILDREN OF ADAM!

Holy words and pure and goodly deeds ascend unto the heaven of celestial glory. Strive that your deeds may be cleansed from the dust of self and hypocrisy and find favour at the court of glory; for ere long the assayers of mankind shall, in the holy presence of the Adored one, accept naught but absolute virtue and deeds of stainless purity. This is the day-star of wisdom and of divine mystery that hath shone above the horizon of the divine will. Blessed are they that turn thereunto.

(ای پسر عیش)

خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی
 است بساط باقی اگر از مُلکِ فانی برتر خَرامی و ملیح است
 نشاط مستی اگر ساغر معانی از یدِ غلامِ الهی بیاشامی. اگر به
 این مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی.

69. O SON OF WORLDLINESS!

Pleasant is the realm of being, wert thou to attain thereto;
 glorious is the domain of eternity, shouldst thou pass
 beyond the world of mortality; sweet is the holy ecstasy if
 thou drinkest of the mystic chalice from the hands of the
 celestial Youth. Shouldst thou attain this station, thou
 wouldst be freed from destruction and death, from toil and
 sin.

﴿ای دوستان من﴾

یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه
 زمان واقع شده با من نموده اید و ملاءِ اعلیٰ و اصحابِ مدینِ بقا
 را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدی را بر آن عهد قائم
 نمی بینم. البته غرور و نافرمانی آنرا از قلوب محو نموده، به قسمی
 که اثری از آن باقی نمانده، و من دانسته صبر نمودم و اظهار
 نداشتم.

70. O MY FRIENDS!

Call ye to mind that covenant ye have entered into with Me upon Mount Paran, situate within the hallowed precincts of Zaman. I have taken to witness the concourse on high and the dwellers in the city of eternity, yet now none do I find faithful unto the covenant. Of a certainty pride and rebellion have effaced it from the hearts, in such wise that no trace thereof remaineth. Yet knowing this, I waited and disclosed it not.

ای بنده من

مَثَلِ تُو مِثْلِ سَيْفٍ يُرِ جَوْهَرِي اسْتِ كِه دَرِ غَلَا فِ تِيرِه پَنهَانِ بَاشَد
 وَ بِه اَيْنِ سَبَبِ قَدْرِ اَن بَرِ جَوْهَرِيَانِ مَسْتُورِ مَانَد. پَسِ اَزِ غَلَا فِ
 نَفْسِ وَ هَوِي بِيروُنِ آيِ تَا جَوْهَرِ تُو بَرِ عَالَمِيَانِ هُوِيْدَا وَ رُوشَن
 آيِد.

71. O MY SERVANT!

Thou art even as a finely tempered sword concealed in the darkness of its sheath and its value hidden from the artificer's knowledge. Wherefore come forth from the sheath of self and desire that thy worth may be made resplendent and manifest unto all the world.

﴿ای دوست من﴾

تو شمسِ سماءِ قدسِ منی خود را به کُسوفِ دنیا میلای. حجاب
غفلت را خَرَقْ کن تا بی پرده و حجاب از خَلْفِ سَحَابِ بدرآئی
و جمیع موجودات را به خِلْعَتِ هستی بیارائی.

72. O MY FRIEND!

Thou art the day-star of the heavens of My holiness, let not the defilement of the world eclipse thy splendour. Rend asunder the veil of heedlessness, that from behind the clouds thou mayest emerge resplendent and array all things with the apparel of life.

﴿ای ابناء غرور﴾

به سلطنت فانیه ایامی، از جبروت باقی من گذشته و خود را به
 اسباب زرد و سرخ می آرانید و بدین سبب افتخار می نمائید.
 قسم به جمال که جمیع را در خیمه یکرنگ تُراب درآورم و همه
 این رنگهای مختلفه را از میان بردارم، مگر کسانی که به رنگ من
 درآیند و آن تقدیس از همه رنگهاست.

73. O CHILDREN OF VAINGLORY!

For a fleeting sovereignty ye have abandoned My
 imperishable dominion, and have adorned yourselves with
 the gay livery of the world and made of it your boast. By
 My beauty! All will I gather beneath the one-coloured
 covering of the dust and efface all these diverse colours
 save them that choose My own, and that is purging from
 every colour.

«ای ابناء غفلت»

به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید. مَثَل شما مَثَل طَیْر
 غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بَسْراید و بَغْتَةً
 صیّادِ اَجَلْ او را به خاک اندازد، دیگر از نغمه و هیکل و رنگ
 او اثری باقی نماند. پس پند گیرید ای بندگان هوی.

74. O CHILDREN OF NEGLIGENCE!

Set not your affections on mortal sovereignty and rejoice
 not therein. Ye are even as the unwary bird that with full
 confidence warbleth upon the bough; till of a sudden the
 fowler Death throws it upon the dust, and the melody, the
 form and the colour are gone, leaving not a trace.
 Wherefore take heed, O bondslaves of desire!

«ای فرزند کنیز من»

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید
 جمیع افعال قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود، چه که در اقوال
 کُل شریکند و لکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست.
 پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید.

كَذٰلِكَ نَصْحٰنَاكُمْ فِیْ لَوْحٍ قَدْسٍ مِّنِیْرِ.

75. O SON OF MY HANDMAID!

Guidance hath ever been given by words, and now it is given by deeds. Every one must show forth deeds that are pure and holy, for words are the property of all alike, whereas such deeds as these belong only to Our loved ones. Strive then with heart and soul to distinguish yourselves by your deeds. In this wise We counsel you in this holy and resplendent tablet.

«ای پسر انصاف»

در لیلُ جمالِ هیکل بقا از عَقَبه زُمُرْدی وفا به سِدْره مُنتهی رجوع نمود و گریست، گریستنی که جمیع ملاءِ عالین و کَرَوِبین از ناله او گریستند. و بعد از سبب نوحه و نَدَبه استفسار شد، مذکور داشت که حَسَبُ الْأَمْرِ در عَقَبه وفا منتظر ماندم و راتحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم. مَلْحُوظ افتاد که حَمَامات قدسی چند در دست کِلَاب ارض مبتلا شده اند. در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از آسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد اَلَا اِسْمی از اَسْمَاء و چون اِصرار رفت حرف اوّل اسم از لِسَان جاری شد. اَهلِ غُرَفَات از مَکَامِنِ عِزِّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوّم رسید جمیع بر تُراب ریختند. در آن وقت ندا از مَکَمَن قُرب رسید

زیاده بر این جائز نه. اِنَّا كُنَّا شُهَدَاءَ عَلَيكَ مَا فَعَلْتُمْ و اَحْيَيْتُمْ
 كَانُوا يَفْعَلُونَ.

76. O SON OF JUSTICE!

In the night-season the beauty of the immortal Being hath repaired from the emerald height of fidelity unto the Sadratu'l-Muntaha, and wept with such a weeping that the concourse on high and the dwellers of the realms above wailed at His lamenting. Whereupon there was asked, Why the wailing and weeping? He made reply: As bidden I waited expectant upon the hill of faithfulness, yet inhaled not from them that dwell on earth the fragrance of fidelity. Then summoned to return I beheld, and lo! certain doves of holiness were sore tried within the claws of the dogs of the earth. Thereupon the Maid of heaven hastened forth unveiled and resplendent from Her mystic mansion, and asked of their names, and all were told but one. And when urged, the first letter thereof was uttered, whereupon the dwellers of the celestial chambers rushed forth out of their habitation of glory. And whilst the second letter was pronounced they fell down, one and all, upon the dust. At that moment a voice was heard from the inmost shrine: "Thus far and no farther." Verily we bear witness to that which they have done and are now doing.

﴿ای فرزند کنیز من﴾

از لسانِ رحمن سلسبیلِ معانی بنوش و از مَشْرِقِ بِيانِ سُبْحانِ
 اِشراقِ اَنوارِ شمسِ تَبیانِ مِنْ غَیرِ سَترِ و کِتمانِ مشاهده نما.
 تخمهای حکمتِ لَدُنَّیْمِ را در اَرْضِ طاهرِ قلبِ بیفشان و به آبِ
 یقینِ آبش ده تا سُنْبَلاتِ علم و حکمتِ من سرسبز از بَلَدَه طَیِّبه
 انبات نماید.

77. O SON OF MY HANDMAID!

Quaff from the tongue of the merciful the stream of divine mystery, and behold from the dayspring of divine utterance the unveiled splendour of the day-star of wisdom. Sow the seeds of My divine wisdom in the pure soil of the heart, and water them with the waters of certitude, that the hyacinths of knowledge and wisdom may spring up fresh and green from the holy city of the heart.

﴿ای پسر هوی﴾

تا کی در هوای نفسانی طَیْران نمائی. پَرِ عنایت فرمودم تا در
 هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وَهْم شیطانی. شانه
 مرحمت فرمودم تا گیسوی مُشکینم شانه نمائی نه گلویم بجرّاشی .

78. O SON OF DESIRE!

How long wilt thou soar in the realms of desire? Wings
 have I bestowed upon thee, that thou mayest fly to the
 realms of mystic holiness and not the regions of satanic
 fancy. The comb, too, have I given thee that thou mayest
 dress My raven locks, and not lacerate My throat.

﴿ای بندگان من﴾

شما اشجار رضوان منید، باید به اثمار بدیعه مَنیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند، لذا بر کل لازم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند. این است اسباب غنا یا اُولی الْأَلْبَابِ وَ انْ الْأُمُورَ مُعَلَّقَةً بِأَسْبَابِهَا وَ فَضْلُ اللَّهِ يُغْنِيكُمْ بِهَا وَ أَشْجَارِ بِي ثَمَارٍ لایق نار بوده و خواهد بود.

79. O MY SERVANTS!

Ye are the trees of My garden; ye must give forth goodly and wondrous fruits, that ye yourselves and others may profit therefrom. Thus it is incumbent on every one to engage in crafts and professions, for therein lies the secret of wealth, O men of understanding! For results depend upon means, and the grace of God shall be all sufficient unto you. Trees that yield no fruit have been and will ever be for the fire.

﴿ای بنده من﴾

بِئْسَ تَرِینَ نَاسٍ نَفُوسِی هِستند که بی ثمر در ارض ظاهرند و فی
 الْحَقِیقَه از اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس مُعَطَّلَه
 مُهْمَلَه أَرْجَحَ عِنْدَ اللَّهِ مذکور.

80. O MY SERVANT!

The basest of men are they that yield no fruit on earth. Such men are verily counted as among the dead, nay better are the dead in the sight of God than those idle and worthless souls.

ای بنده من!

بهترین ناس آنانند که به اِقتِرافِ تحِصیلِ کنند و صرفِ خود و

ذَوِی الْقُرْبَى نَمایند حُبَّ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

81. O MY SERVANT!

The best of men are they that earn a livelihood by their calling and spend upon themselves and upon their kindred for the love of God, the Lord of all words.

☆☆☆☆☆☆☆☆

﴿ای دوستان من﴾

سراجِ ضلالت را خاموش کنید و مَساعِلِ باقیّه هدایت در قلب و
 دل برآفروزید که عَنقَرِیْب صَرّافان وجود در پیشگاه حضور
 معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عملِ پاک قبول ننمایند.

82. O MY FRIENDS!

Quench ye the lamp of error, and kindle within your hearts the everlasting torch of divine guidance. For ere long the assayers of mankind shall, in the holy presence of the Adored, accept naught but purest virtue and deeds of stainless holiness.

عروس معانی بدیعہ کہ وراى پرده های بیان مستور و پنهان
 بود، به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست
 ظاهر و هویدا شد. شهادت می دهم ای دوستان که نعمت تمام و
 حُجَّت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد، دیگر تا همت
 شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید. كَذَلِكَ تَمَّتِ النِّعْمَةُ عَلَيْكُمْ وَ
 عَلِيٌّ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ.

*The mystic and wondrous Bride, hidden ere this beneath the
 veiling of utterance, hath now, by the grace of God and His
 divine favour, been made manifest even as the resplendent
 light shed by the beauty of the Beloved. I bear witness, O
 friends! that the favour is complete, the argument is
 fulfilled, the proof manifest and the evidence established.
 Let it now be seen what your endeavours in the path of
 detachment will reveal. In this wise hath the divine favour
 been fully vouchsafed unto them that are in heaven and on
 earth. All praise to God, the Lord of all Worlds.*

Translated by:
*Shoghi Effendi with the assistance of some English
 friends.*

هُوَ الْبَهِيُّ الْإِبْهِيُّ

هَذَا مَا نُزِلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَ

این است آنچه نازل شد از جبروت عزت و بزرگواری بزبان قدرت و

الْقُوَّةِ عَلَيَّ التَّبَيِّنِ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ

قوت بر پیامبران از قبل و بدرستی که گرفتیم جوهرهایش را

وَأَقْمَصْنَاهُ قَمِيصَ الْإِخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَيَّ الْأَخْبَارِ

و پوشانیدیم، لباس کردم آنرا لباس، پیراهن اختصار فضلی است بر درستکاران (دوستان)

لِيُوفُوا بَعْدَ اللَّهِ وَيُؤَدُّوا أَمَانَتَهُ فِي أَنْفُسِهِمْ

تا وفا کنند بعد خدا و ادا کنند امانتهایش را در نفسشان

وَلِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ التَّقِيِّ فِي أَرْضِ الرُّوحِ

و تا باشند به جوهر پرهیزگاری در زمین - ارض روح

مِنَ الْفَائِزِينَ

از رسیدگان



HE IS THE GLORY OF GLORIES

This is that which hath descended from the realm of glory, uttered by the tongue of power and might, and revealed unto the Prophets of old. We have taken the inner essence thereof and clothed it in the garment of brevity, as a token of grace unto the righteous, that they may stand faithful unto the Covenant of God, may fulfill in their lives His trust, and in the realm of spirit obtain the gem of Divine virtue.

(يَا ابْنَ الرُّوحِ)

ای پسر روح

فِي أَوَّلِ الْقَوْلِ أَمْلِكُ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا

در اول فرمایش و امر من مالک شو قلبی پاک بی لک نیک نورانی - روشن

لَتَمْلِكُ مُلْكًا دَائِمًا بَاقِيًا أَزْلًا قَدِيمًا

تا مالک شوی ملکی دائم باقی همیشه قدیمی را

1. O SON OF SPIRIT!

My first counsel is this: Possess a pure, kindly and radiant heart, that thine may be a sovereignty ancient, imperishable and everlasting.

۲ (يَا أَبْنِ الرُّوحِ)

ای پسر روح

أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنصَافُ لَا تُرَغِبُ عَنْهُ إِنِّ

دوست داشته شده ترین چیزها نزد من انصاف است روی مگردان از آن اگر

تَكُنْ إِلَيَّ رَاغِبًا وَلَا تَغْفُلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي

میاشی بسوی من مایل و غفلت مدار از آن تا باشی برای من

أَمِينًا وَأَنْتَ تُوَفَّقُ بِذَلِكَ أَنْ تُشَاهِدَ الْأَشْيَاءَ

امین و تو موفق میشوی به آن اینکه بین-مشاهده کنی چیزها را-امور را

بِعَيْنِكَ لَا بَعِينَ الْعِبَادِ وَتَعْرِفَهَا بِمَعْرِفَتِكَ

به چشم خودت نه با چشم بندگان و بشناسی آنرا با شناخت و آگاهی خودت

لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي الْبِلَادِ فَكَّرُ فِي ذَلِكَ كَيْفَ

نه با معرفت و شناخت احدی در شهرها فکر کن در آن چگونه

يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْ عَطِيَّتِي

سزاوار است اینکه باشی آن (انصاف) از بخشش من است

عَلَيْكَ وَعِنَايَتِي لَكَ فَاجْعَلْهُ أَمَامَ عَيْنَيْكَ

بر تو و عنایت من است برای تو پس قرار بده آنرا جلوی دو چشمت

2. O SON OF SPIRIT!

The best beloved of all things in My sight is Justice; turn not away therefrom if thou desirest Me, and neglect it not that I may confide in thee. By its aid thou shalt see with thine own eyes and not through the eyes of others, and shalt know of thine own knowledge and not through the knowledge of thy neighbor. Ponder this in thy heart; how it behooveth thee to be. Verily justice is My gift to thee and the sign of My loving-kindness. Set it then before thine eyes.

۳ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَأَزَلِيَّةً كَيْنُونِي عَرَفْتُ

بودم در قدمیت ذاتم و ازلیت وجودم شناختم-دانستم

حَبِي فِيكَ خَلَقْتُكَ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي وَ

حُبم را در تو خلق فرمودم تو را و الفاکردم-انداختم بر تو مثال خودم را و

أَظْهَرْتُ لَكَ جَمَالِي

ظاهر فرمودم برای تو جمال را

3. O SON OF MAN!

Veiled in My immemorial being and in the ancient eternity of My essence, I knew My love for thee; therefore I created thee, have engraved on thee Mine image and revealed to thee My beauty.

☆☆☆☆☆☆

٤ (يَا ابْنِ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

أَحْبَبْتُ خَلْقَكَ فَخَلَقْتُكَ فَأَحْبِبْنِي

دوست داشتم خلق کردن تو را پس خلق فرمودم تو را پس دوست بدار مرا تا

كَيْ أَدُكَّرَكَ وَفِي رُوحِ الْحَيَاةِ أُثَبِّتَكَ

اینکه تو را یادکنم و در روح حیات و زندگانی ثبت فرمایم تو را- ثابت فرمایم

4. O SON OF MAN!

I loved thy creation, hence I created thee. Wherefore, do thou love Me, that I may name thy name and fill thy soul with the spirit of life.

۵) يَا ابْنَ الْوُجُودِ

ای پسر وجود

أَحْبِبْنِي لِأُحِبَّكَ إِنْ لَمْ تُحِبِّني

مرا دوست بدار تا تو را دوست بدارم اگر مرا دوست نپذیری

لَنْ أُحِبَّكَ أَبَدًا فَاعْرِفْ يَا عَبْدُ

هرگز تو را دوست ندارم هرگز -ابدأ پس بدان ای بنده .

5. O SON OF BEING!

Love Me, that I may love thee. If thou lovest Me not, My love can in no wise reach thee. Know this, O servant.

★★★★★★

٦ (يَا أَبْنِ الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

رَضْوَانِكَ حُبِّي وَجَنَّتِكَ وَصَلِّي فَأَدْخُلْ

بهشت سرور تو حب من است و جنت تو وصل و رسیدن به من است پس داخل شو

فِيهَا وَلَا تَصْبِرْ هَذَا مَا قَدَّرَ لَكَ فِي مَلَكُوتِنَا الْأَعْلَى

در آن و درنگ مدار این است آنچه مقدر شده برای تو در ملکوت اعلی ما

وَجَبْرُوتِنَا الْأَسْنَى

و جبروت بلند ترین ما

6. O SON OF BEING!

Thy Paradise is My love; thy heavenly home, reunion with Me. Enter therein and tarry not. This is that which hath been destined for thee in Our kingdom above and Our exalted dominion.

۷ (يَا ابْنَ الْبَشَرِ)

ای پسر بشر

إِنْ تُحِبُّ نَفْسِي فَأَعْرِضْ عَن نَّفْسِكَ

اگر دوست میداری مرا پس روی گردان شو از نفس خودت

وَإِنْ تُرِدُ رِضَائِي فَأَغْمِضْ عَن رِضَائِكَ

و اگر میخواهی رضای مرا پس چشم ببوش از رضای خودت

لَتَكُونَ فِيَّ فَانِيًا وَأَكُونَ فِيكَ بَاقِيًا

تا باشی در من فانی و باشم در تو باقی

7. O SON OF MAN!

If thou lovest Me, turn away from thyself; and if thou seekest My pleasure, regard not thine own; that thou mayest die in Me and I may eternally live in thee.

۸) يَا أَبْنُ الرُّوحِ

ای پسر روح

مَا قَدَّرَكَ الرَّاحَةَ إِلَّا بِإِعْرَاضِكَ عَنْ نَفْسِكَ

مقدر نشده برای تو راحت مگر به روی برگرداندن تو از نفس خودت - خودت

وَإِقْبَالِكَ بِنَفْسِي لِأَنَّهُ يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ

و روی آوری - روی آوردن به نفس من زیرا بدرستی که آن سزاوار است اینکه باشد

اِفْتِخَارُكَ بِاسْمِي لِأَسْمِكَ وَاتِّكَالَكَ عَلَيَّ

افتخار تو به اسم من نه به اسم خودت و اتکال - تکیه - توکل تو بر

وَجْهِي لِأَعْلِيَّ وَجْهِكَ لِأَتِيَّ وَحُدِّي أَحَبُّ

وجه - روی من نه بر وجه - روی خودت زیرا بدرستی که من به تنهایی دوست دارم

أَنْ أَكُونَ مَحْبُوبًا فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ

اینکه باشم دوست داشته شده فوق هر چیزی



8. O SON OF SPIRIT!

There is no peace for thee save by renouncing thyself and turning unto Me; for it behooveth thee to glory in My name, not in thine own; to put thy trust in Me and not in thyself, since I desire to be loved alone and above all that is.

۹ (يَا بَنِي الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

حُبِّي حِصْنِي مَنْ دَخَلَ فِيهِ نَجَا وَأَمِنَ

محبّت من قلعه من است کسیکه داخل شد در آن نجات یافت و امین شد

وَمَنْ أَعْرَضَ غَوِيَ وَهَلَكَ

و کسیکه روی گرداند گول خورد و هلاک شد

9. O SON OF BEING!

My love is My stronghold; he that entereth therein is safe and secure, and he that turneth away shall surely stray and perish.

۱۰ (يَا ابْنَ الْيَاسِرِ)

ای پسر بیان

حِصْنِي أَنْتَ فَادْخُلْ فِيهِ لَتَكُونَ سَالِمًا حَبِيبِي

قلعه من توئی پس داخل شودر آن تا باشی سالم ، محبت من

فِيكَ فَأَعْرِفْهُ مِنْكَ لِتَجِدَنِي قَرِيبًا

در تو است پس بشناسش از خود تا بیابی مرا نزدیک

10. O SON OF UTTERANCE!

Thou art My stronghold; enter therein that thou mayest abide in safety. My love is in thee, know it, that thou mayest find Me near unto thee.

۱۱) يَا ابْنَ الْوُجُودِ

ای پسر وجود

مَشْكُوتِي أَنْتَ وَمِصْبَاحِي فِيكَ فَاسْتَنْرِ

چراغ من تویی و نور و روشنگر چراغ من در تو است پس نور بجواه و روشن شو

بِهِ وَلَا تَفْخَصْ عَنِّي لِأَتِي خَلْقُكَ غَنِيًّا

به آن و جستجو مکن غیر مرا زیرا بدرستی که من تو را خلق فرمودم بی نیاز

وَجَعَلْتُ النِّعْمَةَ عَلَيْكَ بِالْغَةِ

و قرار فرمودم نعمت را بر تو بالغ-رسانا-تمام

11. O SON OF BEING!

Thou art My lamp and My light is in thee. Get thou from it thy radiance and seek none other than Me. For I have created thee rich and have bountifully shed My favor upon thee.

۱۲) يَا ابْنَ الْوُجُودِ

ای پسر وجود

صَنَعْتُكَ بِأَيْدِي الْقُوَّةِ وَخَلَقْتُكَ بِأَنْمِلِ الْقُدْرَةِ وَ

صنع کردم و ساختم تو را به دستهای قوت و خلق فرمودم تو را به انگشتان قدرت و

أَوْدَعْتُ فِيكَ جَوْهَرَ نُورِي فَاسْتَعْنِ بِهِ عَنِ

به امانت نهادم در تو جوهر نورم را پس بی نیازی خواه به آن-بدان از

كُلِّ شَيْءٍ لِأَنَّ صُنْعِي كَامِلٌ وَحُكْمِي نَافِذٌ

هر چیزی بدرستی که ساخته من کامل است و حکم من صاحب نفوذ و تاثیر است

لَا تَشْكُ فِيهِ وَلَا تَكُنْ فِيهِ مُرِبًّا

شک مکن در آن و مباش در آن شک کننده

12. O SON OF BEING!

With the hands of power I made thee and with the fingers of strength I created thee; and within thee have I placed the essence of My light. Be thou content with it and seek naught else, for My work is perfect and My command is binding. Question it not, nor have a doubt thereof.

۱۳ (یا ابن الروح)

ای پسر روح

خَلَقْتِكَ غَنِيًّا كَيْفَ تَفْقِرُ وَصَنَعْتِكَ عَزِيزًا بِمِ

خلق کردم تو را بی نیاز چگونه فقر می ورزی و ساختم تو را بزرگوار به چه دلیلی

تَسْتَدِلُّ وَمِنْ جَوْهَرِ الْعِلْمِ أَظْهَرْتُكَ لِمَ تَسْتَعْلِمُ

بستی و دلت طلب میکند و از جوهر علم تو را ظاهر کردم ز چه روی طلب علم میکند

عَنْ دُونِي وَمِنْ طِينِ الْحُبِّ عَجْنُكَ

از غیر من و از گل محبت سرشتم تو را

كَيْفَ تَشْتَغِلُ بِغَيْرِي فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ إِلَيْكَ

چگونه است که مشغول شدی به غیر من پس رجوع کن با چشمی گشوده بسوی خودت

لِتَجِدَنِي فِيكَ قَائِمًا قَادِرًا مُقْتَدِرًا قَيُّومًا

تا بیابی خودت را قائم توانا صاحب قدرت قیوم



13. O SON OF SPIRIT!

I created thee rich, why dost thou bring thyself down to poverty? Noble I made thee, wherewith dost thou abase thyself? Out of the essence of knowledge I gave thee being, why seekest thou enlightenment from anyone beside Me? Out of the clay of love I molded thee, how dost thou busy thyself with another? Turn thy sight unto thyself, that thou mayest find Me standing within thee, mighty, powerful and self-subsisting.

۱۴ (يَا أَبْنِ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

أَنْتَ مُلْكِي وَمُلْكِي لَا يَفْنِي كَيْفَ تَخَافُ

تو ملک من هستی و ملک من فانی نمیشود که خوف میکنی - می ترسی

مِنْ فَنَائِكَ وَأَنْتَ نُورِي وَنُورِي لَا يُطْفِئُ

از فانی شدنت و تو نور منی و نور من خاموش نمیشود

كَيْفَ تَضْطَرِبُ مِنْ إِطْفَائِكَ وَأَنْتَ بَهَائِي وَ

چگونه پریشان میشوی از خاموشی خودت و تو شکوه - جلال - نور منی و

بَهَائِي لَا يُغْشِي وَأَنْتَ قَمِيصِي

شکوه - جلال - نور منی نتوان پرده بر رویش گرفت و تو لباس - پیراهن منی

وَقَمِيصِي لَا يُبْلِي فَاسْتَرِحْ فِي حَبِّكَ أَيَّامِي

و لباس - پیراهن من کهنه - پوسیده نمیشود پس طلب راحت کن در حبت به من

لَكَ تَجِدَنِي فِي الْأَفُقِ الْأَعْلَى

تا بیای مرا در افق بالاترین

14. O SON OF MAN!

Thou art My dominion and My dominion perisheth not; wherefore fearest thou thy perishing? Thou art My light and My light shall never be extinguished; why dost thou dread extinction? Thou art My glory and My glory fadeth not; thou art My robe and My robe shall never be outworn. Abide then in thy love for Me, that thou mayest find Me in the realm of glory.

۱۵ (يَا ابْنِ الْيَاسِ)

ای پسر بیان

وَجْهٌ بُوْجُهِيْ وَأَعْرَضُ عَنْ غَيْرِيْ لِأَنَّ

رو کن بروی من و رو بگردان از غیر من زیرا بدرستی که

سُلْطَانِيْ بَاقٍ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَمُلْكِيْ دَائِمٌ لَا يَحُولُ أَبَدًا

سلطان من باقی است هرگز از بین نغیرود و ملک من دائم است دگرگون نمیشود هیچگاه

وَإِن تَطْلُبُ سِوَانِيْ لَنْ تَجِدَ لَوْ فَحَصْتُ فِي

و اگر بطلبی جز من - جز مرا هرگز نمی یابی اگر جستجو و تفحص کنی در

الْوُجُوْدِ سَرْمَدًا أَزْلًا

وجود و عالم هستی همیشه همیشه

15. O SON OF UTTERANCE!

Turn thy face unto Mine and renounce all save Me; for My sovereignty endureth and My dominion perisheth not. If thou seekest another than Me, yea, if thou searchest the universe for evermore, thy quest will be in vain.

۱۶ (يَا ابْنَ النُّورِ)

ای پسر نور

اِنْسَ دُونِيْ وَاِنْسِ بِرُوحِيْ هَذَا مِنْ

از یاد ببر غیر مرا و انس بگیر به روح من این از

جَوْهَرِ اَمْرِيْ فَاَقْبِلْ اِلَيْهِ

جوهر فرمایش من پس بسوی آن-به آن روی آور

16. O SON OF LIGHT!

Forget all save Me and commune with My spirit. This is of the essence of My command, therefore turn unto it.

۱۷) يَا اَبْنِ الْاِنْسَانِ

ای پسر انسان

اِكْفِ بِنَفْسِي عَنْ دُونِي وَلَا تَطْلُبْ مُعِينًا

بسندہ کن بہ نفس من از غیر من و طلب مکن کمک کنندہ ای را

سِوَانِي لِاِنَّ مَا دُونِي لَنْ يَكْفِيكَ اَبَدًا

جز من زیرا پدرستیکہ آنچه غیر من است تو را بسندہ نمی باشد ہرگز

17. O SON OF MAN!

Be thou content with Me and seek no other helper. For none but Me can ever suffice thee.

۱۸ (يَا ابْنِ الرُّوحِ)

ای پسر روح

لَا تَطْلُبْ مِنِّي مَا لَا نُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ ثُمَّ ارْضَ بِمَا

طلب مکن از من آنچه دوست نداریم آنرا برای وجود تو آنگاه راضی باش با آنچه

قَضَيْنَا لِرُوحِكَ لِأَنَّ مَا يَنْفَعُكَ هَذَا

قضا دادیم از برای تو زیرا بدرستی که آنچه تو را مفید می باشد این است

إِنْ تُكُنْ بِهِ رَاضِيًا

اگر باشی به آن راضی - خوشنود

18. O SON OF SPIRIT!

Ask not of Me that which We desire not for thee, then be content with what We have ordained for thy sake, for this is that which profiteth thee, if therewith thou dost content thyself.

۱۹ (يَا ابْنِ الْمَنْظَرِ الْأَعْلَى)

ای زاده - پسر محل نظر بالاترین

أَوْدَعْتُ فِيكَ رُوحًا مِنِّي لَتَكُونَ حَيًّا لِي لِمَ

به امانت نهادم در تو روحی را از خودم تا باشی همیشه دوست من برای چه

تَرَكْتَنِي وَطَلَبْتَ مَحْبُوبًا سِوَانِي

ترک کردی مرا و طلب کردی دوست داشته شده ای جز مرا

19. O SON OF THE WONDROUS VISION!

I have breathed within thee a breath of My own Spirit, that thou mayest be My lover. Why hast thou forsaken Me and sought a beloved other than Me?

۲۰. (يَا ابْنَ الرُّوحِ)

ای پسر روح

حَقِّي عَلَيْكَ كَبِيرٌ لَا يُنْسَى وَفَضْلِي بِكَ عَظِيمٌ

حق من بر تو بزرگ-زیاد است فراموش نشدنی و فضل من به تو بسیار بزرگ است

لَا يُغْشَى وَحُبِّي فِيكَ مَوْجُودٌ لَا يُغْطَى

که نتوان آن را پوشاند و حب من در تو موجود است که نتوان پرده ای بر روی آن گرفت

وَنُورِي لَكَ مَشْهُودٌ لَا يُخْفَى

و نور من برایت دیده شونده است که نتوان آن را پنهان کرد

20. O SON OF SPIRIT!

My claim on thee is great, it cannot be forgotten. My grace to thee is plenteous, it cannot be veiled. My love has made in thee its home, it cannot be concealed. My light is manifest to thee, it cannot be obscured.

۲۱) يَا اَبْنِ الْبَشْرِ

ای پسر بشر

قَدَرْتُ لَكَ مِنَ الشَّجَرِ الْاَبْهِي الْفَوَاكِهِ الْاَصْفِي

مقدر فرمودم برایت از شجر شکوهند ترین-پر جلال ترین میوه های صاف-شفاف ترین

كَيْفَ اَعْرَضْتَ عَنْهُ وَرَضْتَ بِالَّذِي هُوَ اَدْنِي

چگونه است که روگرداندی از آن و راضی شدی به آن که پائین ترین-پست ترین است

فَارْجِعْ اِلَيْي مَا هُوَ خَيْرُكَ فِي الْاَفْقِ الْاَعْلِي

پس رجوع کن-برگرد بسوی آنچه که او خیر-بهترین است برای تو در کرانه بالاترین

21. O SON OF MAN!

Upon the tree of effulgent glory I have hung for thee the choicest fruits, wherefore hast thou turned away and contented thyself with that which is less good? Return then unto that which is better for thee in the realm on high.

۲۲ (يَا ابْنِ الرُّوحِ)

ای پسر روح

خَلَقْتُكَ عَالِيًا جَعَلْتَ نَفْسَكَ دَانِيَةً

خلق فرمودم تو را عالی قرار دادی خود را پائین مرتبه

فَاصْعِدْ إِلَيَّ مَا خُلِقْتَ لَهُ

پس صعود کن - بالا برو بسوی آنچه خلق شده ای برای آن

22. O SON OF SPIRIT!

Noble have I created thee, yet thou hast abased thyself.
Rise then unto that for which thou wast created.

۲۳ (یا ابنِ العَمَاءِ)

ای زاده-پسر مقام والا

أَدْعُوكَ إِلَيَّ الْبَقَاءِ وَأَنْتَ تَبْتَغِي الْفَنَاءَ بِمِ

تو را میخوانم بسوی بقا و تو میجویی فنا را به چه جهت

أَعْرَضْتَ عَمَّا نُحِبُّ

روگرداندی از آنچه که ما دوست میداریم

وَأَقْبَلْتَ إِلَيَّ مَا تُحِبُّ

و روی آوردی بسوی آنچه که خودت دوست میداری

23. O SON OF THE SUPREME!

To the eternal I call thee, yet thou dost seek that which perisheth. What hath made thee turn away from Our desire and seek thine own?

۲۴ (يَا أَبْنَى الْإِنْسَانِ)

ای پسرانسان

لَا تَتَّعِدْ عَنْ حَدِّكَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَا يَنْبَغِي

تجاوز مکن از حدّ خودت و ادعا مکن آنچه سزاوار نمی باشد

لِنَفْسِكَ أُسْجِدُ لِطَلْعَةِ رَبِّكَ

برای نفس خودت سجده کن برای طلعت پروردگارت

ذِي الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتِدَارِ

که صاحب قدرت و اقتدار میباشد

24. O SON OF MAN!

Transgress not thy limits, nor claim that which beseemeth thee not. Prostrate thyself before the countenance of thy God, the Lord of might and power.

۲۵ (يَا ابْنِ الرُّوحِ)

ای پسر روح

لَا تَتَفَخَّرْ عَلَيَّ الْمَسْكِينِ بِإِقْتِحَارِ نَفْسِكَ لِأَنِّي

فخر مکن بر مسکین-بیچاره با فخر کردن خودت زیرا بدوستیکه من

أَمْشِي قَدَامَهُ وَأَرَاكَ فِي سُوءِ حَالِكَ وَالْعَنُّ

راه میروم جلوی او و می بینم تو را در بدی حالت و لعنت میکنم

عَلَيْكَ إِلَى الْأَبَدِ

بر تو تا همیشه- ابد

25. O SON OF SPIRIT!

Vaunt not thyself over the poor, for I lead him on his way
and behold thee in thy evil plight and confound thee for
evermore.

۲۶ (يَا اَبْنِ الْوَجُودِ)

ای پسر وجود

كَيْفَ نَسِيتَ عُيُوبَ نَفْسِكَ وَاشْتَغَلْتَ بِعُيُوبِ

چگونه است که فراموش کردی عیبهای خود را و اشتغال ورزیدی به عیب های

عِبَادِي مَنْ كَانَ عَلَيَّ ذَلِكَ

بندگان من کسیکه بود بر این

فَعَلَيْهِ لَعْنَةٌ مِنِّي

پس بر او باد لعنتی از من

26. O SON OF BEING!

How couldst thou forget thine own faults and busy thyself with the faults of others? Whoso doeth this is accursed of Me.

٢٧) يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

ای پسر انسان

لَا تَنْفَسْ بِخَطَايَا أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا وَإِنْ تَفْعَلْ

نفس مکش - دم مزین بخرطاء احدى تا وقتى که - مادام که تو خطا کارى و اگر عمل کنى

بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ أَنْتَ وَأَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ

به غير آن لعن شده اى تو و من شاهد آنم

27. O SON OF MAN!

Breathe not the sins of others so long as thou art thyself a sinner. Shouldst thou transgress this command, accursed wouldst thou be, and to this I bear witness.

۲۸ (يَا ابْنِ الرُّوحِ)

ای پسر روح

أَيُّقِنُ بِأَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَيُرْتَكِبُ

یقین کن به اینکه کسیکه امر کند مردم را به عدل-عدالت و ارتکاب ورزد

الْفَحْشَاءِ فِي نَفْسِهِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي

فحشاء در نفس خود بدرستی که او نیست از من

وَلَوْ كَانَ عَلَيَّ إِسْمِي

و اگر بوده باشد بر اسم من (یعنی بهائی)

28. O SON OF SPIRIT!

Know thou of a truth: He that biddeth men be just and himself committeth iniquity is not of Me, even though he bear My name.

۲۹ (يَا أَبْنَى الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

لَا تُنْسِبْ إِلَيَّ نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ

نسبت مده به نفسی آنچه را دوست نمی داری برای نفس خودت و مگو

مَا لَا تَفْعَلُ هَذَا أَمْرِي عَلَيْكَ فَاَعْمَلْ بِهِ

آنچه را عمل نمی کنی این امر من است بر تو پس عمل کن به آن

29. O SON OF BEING!

Ascribe not to any soul that which thou wouldst not have ascribed to thee, and say not that which thou doest not. This is My command unto thee, do thou observe it.

☆☆☆☆☆☆☆☆

۳۰ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

لَا تَحْرِمُ وَجْهَ عَبْدِي إِذَا سَأَلَكَ فِي شَيْءٍ لَأَنْ

محروم مکن روی بنده مرا هنگامی که از تو خواست چیزی زیرا بدرستی که

وَجْهَهُ وَجْهِي فَأَخْجَلْ مِنْي

روی او روی من است پس خجالت بکش از من

30. O SON OF MAN!

Deny not My servant should he ask anything from thee,
for his face is My face; be then abashed before Me.

۳۱ (یا ابنِ الوجود)

ای پسر وجود

حَاسِبْ نَفْسَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ

حساب برس نفس خود را در هر روز قبل از آنکه

تُحَاسَبَ لِأَنَّ الْمَوْتَ يَأْتِيكَ بَغْتَةً

بحساب نفس تو رسیده شود زیرا بدرستی که موت میرسد بر تو یکباره

وَتَقُومُ عَلَيَّ الْحِسَابِ فِي نَفْسِكَ

و می ایستی بر حساب در نفس خودت

31. O SON OF BEING!

Bring thyself to account each day ere thou art summoned to a reckoning; for death, unheralded, shall come upon thee and thou shalt be called to give account for thy deeds.

۳۲ (يَا أَبْنَى الْعَمَاءِ)

ای زاده-پسر مقام-رتبه والا

جَعَلْتُ لَكَ الْمَوْتَ بَشَارَةً كَيْفَ تَحْزَنُ مِنْهُ وَ

قرار فرمودم برایت مرگ را مژده ای چگونه است که محزون می شوی از آن

جَعَلْتُ النُّورَ لَكَ ضِيَاءً كَيْفَ تَحْجِبُ عَنْهُ

و قرار دادم نور را برایت روشنایی چگونه است ممانعت می کنی از آن

32. O SON OF THE SUPREME!

I have made death a messenger of joy to thee.
Wherefore dost thou grieve? I made the light to shed on
thee its splendor. Why dost thou veil thyself therefrom?

☆☆☆☆☆☆☆☆

۳۳ (يَا ابْنَ الرُّوحِ)

ای پسر روح

بِإِشَارَةِ النُّورِ أُبَشِّرُكَ فَاسْتَبَشِّرْ بِهِ وَ

به بشارت نور بشارت میدهم تو را پس بشارت یاب به آن و

إِلَيَّ مَقَرَّ الْقُدُسِ أَدْعُوكَ تَحَصَّنْ فِيهِ

به-بسوی مقرّ قدس می خوانم تو را بمان در آن

لِتَسْرِحَ إِلَيَّ أَبَدَ الْأَبَدِ

تا به راحت پردازای برای همیشه

33. O SON OF SPIRIT!

With the joyful tidings of light I hail thee: rejoice! To the court of holiness I summon thee; abide therein that thou mayest live in peace for evermore.

۳۴ (يَا ابْنِ الرُّوحِ)

ای پسر روح

رُوحُ الْقُدُسِ يُشْرِكُ بِالْأُنْسِ كَيْفَ تَحْزَنُ وَ

روح قدس تو را مزده میدهد به انس چگونه است که محزون می شوی و

رُوحُ الْأَمْرِ يُؤَيِّدُكَ عَلَيَّ الْأَمْرُ كَيْفَ تَحْتَجِبُ

روح امر کمک میفرماید تو را بر امر چگونه است که حجاب-مانع خود می شوی

و نُوْرُ الْوَجْهِ يَمْشِي قَدَامَكَ كَيْفَ تَضِلُّ

و نور وجه مشی میفرماید جلوی تو چگونه است که گمراه می شوی

34. O SON OF SPIRIT!

The spirit of holiness beareth unto thee the joyful tidings of reunion; wherefore dost thou grieve? The spirit of power confirmeth thee in His cause; why dost thou veil thyself? The light of His countenance doth lead thee; how canst thou go astray?

۳۵ (يَا أَبْنَى الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

لَا تَحْزَنْ إِيَّا فَيُفِي بَعْدَكَ عَنَّا وَلَا تَفْرَحْ إِيَّا فَيُفِي

مخزون مشو مگر در دوریت از ما و شاد مشو مگر در

قُرْبِكَ بَيْنَا وَالرَّجُوعِ إِلَيْنَا

نزدیکیت به ما و برگشت بسوی ما

35. O SON OF MAN!

Sorrow not save that thou art far from Us. Rejoice not save that thou art drawing near and returning unto Us.

٣٦ (يَا ابْنَ الْاِنْسَانِ)

ای پسر انسان

اِفْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ لَتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي

مسرور باش به سرور قلبت تا باشی قابل لقای من

وَمِرَّةً لِحَمَالِي

و آئینه ای برای جمال من

36. O SON OF MAN!

Rejoice in the gladness of thine heart, that thou mayest be worthy to meet Me and to mirror forth My beauty.

☆☆☆☆☆☆☆☆

۳۷ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

لَا تُعْرَضَنَّ نَفْسَكَ عَنْ جَمِيلِ رِدَائِي وَلَا تُحْرِمِ

عاری و عریان مکن خود را از ردای جمیل من و محروم و حرام مکن

نَصِيكَ مِنْ بَدِيعِ حِيَاضِي لَسَلَا يَأْخُذَكَ

قسمت را از منبع و سرچشمه بدیع من تا شاید نگیرد تو را

الظَّمَا فِي سَرْمَدِيَّةِ ذَاتِي

تشنگی در سرمدیت ذاتم - برای همیشه که من هستم

37. O SON OF MAN!

Divest not thyself of My beautiful robe, and forfeit not thy portion from My wondrous fountain, lest thou shouldst thirst for evermore.

۳۸ (يَا اَبْنِ الْوُجُوْدِ)

ای پسر وجود

اِعْمَلْ حُدُوْدِي حُبَّالِي ثُمَّ اِنَّهُ نَفْسَكَ

عمل کن احکام مرا برای حبّ به من آنگاه بازدار خود را

عَمَّا تَهْوِي طَلْبًا لِرِضَائِي

از آنچه میل و هوس میکنی برای خاطر اینکه رضای من باشد

38. O SON OF BEING!

Walk in My statutes for love of Me and deny thyself that which thou desirest if thou seekest My pleasure.

۳۹ (يَا أَبْنَى الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

لَا تُتْرِكْ أَوْامِرِي حُبًّا لِّجَمَالِي وَلَا تُنْسَ

ترک مکن اوامر مرا برای دوستی جمال من و فراموش مکن

وَصَايَايَ ابْتِغَاءَ لِرِضَائِي

سفارشات مرا برای جستن رضای من

39. O SON OF MAN!

Neglect not My commandments if thou lovest My beauty,
and forget not My counsels if thou wouldst attain My good
pleasure.

٤٠ (يَا أَبْنِ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

أُرْكُضْ فِي بَرِّ الْعَمَاءِ ثُمَّ اسْرِعْ فِي مِيدَانِ السَّمَاءِ

بدو در بیابان بیکران سپس بشتاب در میدان آسمان

لَنْ تَجِدَ الرَّاحَةَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لِأَمْرِنَا

هرگز پیدا نخواهی کرد راحتی را مگر با خضوع برای امر ما

وَالتَّوَاضِعِ لِرُؤُوسِنَا

و تواضع برای صورت - وجه ما (به ما)

40. O SON OF MAN!

Wert thou to speed through the immensity of space and traverse the expanse of heaven, yet thou wouldst find no rest save in submission to Our command and humbleness before Our Face.

۴۱ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

عَظْمُ أَمْرِي لِأُظْهِرَ عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْعِظَمِ

بزرگ بدار امرم را تا ظاهر کنم بر تو از اسرار بزرگی

وَأَشْرُقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْقَدَمِ

و بتابانم بر تو با نورهای همیشگی

41. O SON OF MAN!

Magnify My cause that I may reveal unto thee the mysteries of My greatness and shine upon thee with the light of eternity.

۴۲) يَا اَبْنِ الْاِنْسَانِ

ای پسر انسان

كُنْ لِي خَاضِعًا لَّاكُونُ لَكَ مُتَوَاضِعًا وَكُنْ

باش برای من خاضع تا باشم برای تو متواضع و باش

لِلْأَمْرِ نَاصِرًا لَّاكُونَ فِي الْمَلِكِ مَنصُورًا

برای امر من یاری کننده تا باشی در ملک پیروز-یاری شده

42. O SON OF MAN!

Humble thyself before Me, that I may graciously visit thee.
Arise for the triumph of My cause, that while yet on earth
thou mayest obtain the victory.

☆☆☆☆☆☆☆☆

۴۳ (يَا ابْنَ الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

أَذْكُرْنِي فِي أَرْضِي لِأَذْكُرَكَ فِي سَمَائِي

ذکر کن مرا در زمین من تا ذکر کنم تو را در آسمانم

لَتَقَرَّبَهُ عَيْنِكَ وَتَقَرَّبَهُ عَيْنِي

تا روشن شود (خسک و آرام شود) با آن چشم تو و روشن شود با آن چشم من

43. O SON OF BEING!

Make mention of Me on My earth, that in My heaven I may remember thee, thus shall Mine eyes and thine be solaced.

۴۴ (يَا ابْنَ الْعَرْشِ)

ای پسر عرش

سَمْعُكَ سَمْعِي فَاسْمَعْ بِهِ وَبَصْرُكَ بَصْرِي

گوش تو گوش من است پس بشنو با آن و چشم تو چشم من است

فَأَبْصُرْ بِهِ لِتَشْهَدَ فِي سِرِّكَ لِي تَقْدِيسًا عَلِيًّا

پس بین با آن تا شهادت دهی در سِرِّت - دلت برای من تقدیسی ارجمند را

لَأَشْهَدَ لَكَ فِي نَفْسِي مَقَامًا رَفِيعًا

تا شهادت دهم برای تو در نفس خودم مقامی بسیار بلند را

44. O SON OF THE THRONE!

Thy hearing is My hearing, hear thou therewith. Thy sight is My sight, do thou see therewith, that in thine inmost soul thou mayest testify unto My exalted sanctity, and I within Myself may bear witness unto an exalted station for thee.

۴۵ (يَا أَبْنِ الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

إِسْتَشْهِدْ فِي سَبِيلِي رَاضِياً عَنِّي وَشَاكِراً

طلب شهادت کن در راه من در حالیکه از من راضی و شاکر

لِقَضَائِي لِتَسْرِيحِ مَعِيَ فِي قِبَابِ الْعِظَمَةِ

از برای قضای من باشی تا با من به راحت بپردازی در خیمه های عظمت

خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزَّةِ

پشت سرا پرده های عزت و بزرگواری

45. O SON OF BEING!

Seek a martyr's death in My path, content with My pleasure and thankful for that which I ordain, that thou mayest repose with Me beneath the canopy of majesty behind the tabernacle of glory.

۴۶ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

فَكَرِّفِ أَمْرَكَ وَتَدَبَّرْ فِي فِعْلِكَ أَتُحِبُّ أَنْ

فكر کن در امرت و تدبّر کن در کارهایت آیا دوست داری که

تَمُوتَ عَلَيَّ الْفِرَاشِ أَوْ تَسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِي

درگذری در تخت یا شهید شوی در راه من

عَلَيَّ التُّرَابِ وَتَكُونَ مَطْلَعَ أَمْرِي وَمَظْهَرَ

بر خاک؟ و باشی محل طلوع امر من و محل ظهور

نُورِي فِي أَعْلَى الْفِرْدَوْسِ فَأَنْصِفْ يَا عَبْدُ

نور من در بالاترین بهشت - بهشت برین، پس انصاف بده ای عبد

46. O SON OF MAN!

Ponder and reflect. Is it thy wish to die upon thy bed, or to shed thy life-blood on the dust, a martyr in My path, and so become the manifestation of My command and the revealer of My light in the highest paradise? Judge thou aright, O servant!

۴۷ (یا اَبْنِ الْاِنْسَانِ)

ای پسر انسان

وَجَمَالِي تَخْضِبُ شَعْرَكَ مِنْ دَمِكَ لَكَانَ

قسم بجمال رنگین شدن موی تو از خونت هرآینه بوده

اَكْبَرُ عِنْدِي عَنِ خَلْقِ الْكَوْنَيْنِ وَ

بزرگ تر نزد من از آفرینش دو جهان و

ضِيَاءِ الثَّقَلَيْنِ فَاجْهَدْ فِيهِ يَا عَبْدُ

نور دو عالم پس سعی کن در رسیدن به آن ای بنده

47. O SON OF MAN!

By My beauty! To tinge thy hair with thy blood is greater in My sight than the creation of the universe and the light of both worlds. Strive then to attain this, O servant!

٤٨ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمٌ وَعَلَامَةٌ وَالْحُبُّ الصَّبْرُ

برای هر چیزی علامتی است و علامت دوست داشتن صبر کردن

فِي قَضَائِي وَالْإِصْطِبَارُ فِي بَلَائِي

در قضای من است و تحمل در بلای من

48. O SON OF MAN!

For everything there is a sign. The sign of love is fortitude under My decree and patience under My trials.

٤٩ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

الْمُحِبُّ الصَّادِقُ يَرْجُو الْبَلَاءَ كَرَجَاءِ الْعَاصِي

عاشق حقیقی آرزو می کند بلا را همانطور که عاصی آرزو می کند

إِلَيَّ الْمَغْفِرَةَ وَالْمُذْنِبِ إِلَيَّ الرَّحْمَةَ

مغفرت را و گنه کار رحمت را

49. O SON OF MAN!

The true lover yearneth for tribulation even as doth the rebel for forgiveness and the sinful for mercy.

۵۰ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

إِنْ لَا يُصِيبُكَ الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِي كَيْفَ تَسْلُكُ

اگر بلا به تو اصابت نکند در راه من چگونه سالک می شوی

سُبُلَ الرَّاضِينَ فِي رِضَائِي وَإِنْ

راه های راضین - رضایتمندان را و اگر

لَا تَمَسُّكَ الْمَشَقَّةُ شَوْقًا لِلِقَائِي

مشقت نگردد تو را برای خاطر دیدار من

كَيْفَ يُصِيبُكَ النُّورُ حُبًّا لِّجَمَالِي

چگونه نور به تو اصابت کند برای خاطر دوست داشتن جمال من

50. O SON OF MAN!

If adversity befall thee not in My path, how canst thou walk in the ways of them that are content with My pleasure? If trials afflict thee not in thy longing to meet Me, how wilt thou attain the light in thy love for My beauty?

۵۱) يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

ای پسر انسان

بَلَايِي عِنَايَتِي ظَاهِرُهُ نَارٌ وَنِقْمَةٌ وَبَاطِنُهُ نُورٌ

بلائی من عنایت من است ظاهرش آتش و سختی است و باطنش نور است

وَرَحْمَةٌ فَاسْتَبِقْ إِلَيْهِ لَتَكُونَ نُورًا أَزَلِيًّا وَ

و رحمت پس سبقت بگیر بسویش تا باشی نوری همیشگی و

رُوحًا قَدِيمًا وَهُوَ أَمْرِي فَاعْرِفْهُ

روحی ابدی و آن هست امر من پس بشناسش

51. O SON OF MAN!

My calamity is My providence, outwardly it is fire and vengeance, but inwardly it is light and mercy. Hasten thereunto that thou mayest become an eternal light and an immortal spirit. This is My command unto thee, do thou observe it.

۵۲ (يَا ابْنَ الْبَشَرِ)

ای پسر انسان

إِنِ أَصَابَتْكَ نِعْمَةٌ لَا تَفْرَحْ بِهَا وَإِنِ تَمَسَّكَ

اگر نعمتی به تو رسید خوشحال مشو با آن و اگر رسید به تو

ذَلَّةٌ لَا تَحْزَنُ مِنْهَا لِأَنَّ كِلَيْهِمَا تَزُولَانِ

ذلتی محزون مشو از آن برای اینکه هر دوی آنها از بین می روند

فِي حِينٍ وَتَبِيدَانِ فِي وَقْتٍ

در زمانی و هر دو می روند و نمی مانند

52. O SON OF MAN!

Should prosperity befall thee, rejoice not, and should abasement come upon thee, grieve not, for both shall pass away and be no more.

۵۳ (يَا ابْنَ الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

إِن يَمَسَّكَ الْفَقْرُ لَا تَحْزَنْ لَأَنْ

اگر تو را فقر بگیرد محزون مشو زیرا

سُلْطَانَ الْغِنَى يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي مَدَى الْأَيَّامِ

سلطان ثروت و بی نیازی بر تو نازل میشود در گذشت ایام

وَمِنَ الدَّلَّةِ لَا تَخَفْ لَأَنَّ الْعِزَّةَ تُصِيبُكَ فِي

و از ذلت مترس - محراس زیرا بدرستی که عزت به تو اصابت می کند

مَدَى الزَّمَانِ

روزی

53. O SON OF BEING!

If poverty overtake thee, be not sad; for in time the Lord of wealth shall visit thee. Fear not abasement, for glory shall one day rest on thee.

۵۴ (يَا ابْنَ الْوُجُودِ)

ای پسر وجود

إِنْ تُحِبَّ هَذِهِ الدَّوْلَةَ الْبَاقِيَةَ الْأَبَدِيَّةَ وَ

اگر دوست داری این سلطنت باقی ابدی را و

هَذِهِ الْحَيَاةَ الْقَدِيمَةَ الْأَزَلِيَّةَ فَاتْرُكْ

این زندگانی جاودانی همیشگی را پس ترک کن

هَذِهِ الدَّوْلَةَ الْفَانِيَةَ الزَّائِلَةَ

این دولت فانی از بین رونده را

54. O SON OF BEING!

If thine heart be set upon this eternal, imperishable dominion, and this ancient, everlasting life, forsake this mortal and fleeting sovereignty.

۵۵ (یا ابن الوجود)

ای پسر وجود

لَا تَشْتَغَلْ بِالدُّنْيَا لَأَنَّ بِالنَّارِ نَمَّحِنُ الدَّهَبَ

مشغول مشو به دنیا چون با آتش امتحان می کنیم طلا را

وَبِالدَّهَبِ نَمَّحِنُ الْعِبَادَ

و با طلا امتحان می کنیم بندگان را

55. O SON OF BEING!

Busy not thyself with this world, for with fire We test the
gold, and with gold We test Our servants.

٥٦ (يَا ابْنِ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

أَنْتُ تُرِيدُ الدَّهَبَ وَأَنَا أُرِيدُ تَنْزِيهَكَ عَنْهُ وَ

تو طلا می خواهی و من پاکی تو را از آن می خواهم و

أَنْتُ عَرَفْتُ غِنَاءَ نَفْسِكَ فِيهِ وَأَنَا عَرَفْتُ

تو شناختی بی نیازی خود را در آن و من شناختم

الْغِنَاءَ فِي تَقْدِيرِكَ عَنْهُ وَعَمْرِي هَذَا عِلْمِي

غنا را در تقدیس تو از آن-ثروت به جانم قسم این است علم من

وَذَلِكَ ظَنُّكَ كَيْفَ يَجْمَعُ أَمْرِي مَعَ أَمْرِكَ

و آن هست گمان تو چگونه جمع می شود امر من و امر تو

56. O SON OF MAN!

Thou dost wish for gold and I desire thy freedom from it. Thou thinkest thyself rich in its possession, and I recognize thy wealth in thy sanctity therefrom. By My life! This is My knowledge, and that is thy fancy; how can My way accord with thine?

۵۷ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

أَنْفِقْ مَالِي عَلَيَّ فَقَرَائِي لَسْتُ فَقِيرًا فِي

انفاق کن مالم را بر فقرايم تا به تو بخشیده شود در

السَّمَاءِ مِنْ كُنُوزٍ عَزِيزَةٍ لَا تَفْنَىٰ وَخَزَائِنٍ مَّجِيدَةٍ

آسمان (از مقام ارجمند) از گنج های فراوان فنا نشدنی و خزینه های جلال

لَا تَبْلِي وَلَا تَمُوتُ وَلَكِنْ قَسَمَ بِحَيَاتِي أَنْفِقَ رُوحِي أَجْمَلُ

از بین نرفتنی و لکن قسم به جانم انفاق روح زیباتر است

لَوْ شَهِدْتُ بِعَيْنِي

اگر به چشم من ببینی - مشاهده کنی

57. O SON OF MAN!

Bestow My wealth upon My poor, that in heaven thou mayest draw from stores of unfading splendor and treasures of imperishable glory. But by My life! To offer up thy soul is a more glorious thing couldst thou but see with Mine eye.

۵۸ (يَا اَبْنِ الْبَشَرِ)

ای پسر انسان

هَيْكَلُ الْوُجُودِ عَرْشِي نَظِّفُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ

هیکل وجود عرش من است تمیزش کن از هر چیزی

لِاسْتِوَائِي بِهِ وَاسْتِقْرَارِي عَلَيْهِ

از برای قرار گرفتنم به آن و استقرارم بر آن

58. O SON OF MAN!

The temple of being is My throne; cleanse it of all things,
that there I may be established and there I may abide.

۵۹ (يا ابن الوجود)

ای یسر وجود

فؤادك منزلي قدسه لنزولي وروحك

فؤاد تو محل نزول من است مقدّسش کن برای نزول من و روح تو

منظري طهرها لظهوري

نظرگاه من است طاهرش کن از برای ظاهر شدن من

59. O SON OF BEING!

Thy heart is My home; sanctify it for My descent. Thy spirit is My place of revelation; cleanse it for My manifestation.

٦٠ (يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ)

ای پسر انسان

أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِي لَأَرْفَعَنَّ رَأْسِي

داخل کن دستت را در جیب من - گریبان من تا بالا بزم سرم را

عَنْ جَيْبِكَ مُشْرِقًا مُضِيًّا

از گریبان تو در حالیکه می تابد و نور منتشر می کند

60. O SON OF MAN!

Put thy hand into My bosom, that I may rise above thee,
radiant and resplendent.

☆☆☆☆☆☆☆☆

٦١) يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

ای پسر انسان

إِصْعَدْ إِلَيَّ سَمَائِي لِكَيْ تَرِيَّ وَصَالِي

بالا برو به آسمان من - بسوی مقام ارجمند من تا ببینی و دیدار مرا

لَتَشْرَبَ مِنْ زَلَالِ خَمْرٍ لَا مِثَالَ وَكُوبٍ مَجْدٍ لَا زَوَالَ

تا بیاشامی از زلال شراب بی مثال و از پیمانه مجد و شرف بیزوال

61. O SON OF MAN!

Ascend unto My heaven, that thou mayest obtain the joy of reunion, and from the chalice of imperishable glory quaff the peerless wine.

۶۲ (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ)

ای پسر انسان

قَدْ مَضَىٰ عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَاشْتَغَلْتَ فِيهَا بِمَا تَهْوَىٰ

گذشته است بر تو روزهای و اشتغال داشتی در آن روزها بآنچه میل میکرده

نَفْسِكَ مِنَ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ إِلَيَّ مَتَىٰ

نفس تو از گمانها و خیالات باطل تا کی

تَكُونُ رَاقِدًا عَلَيَّ بِسَاطِكَ أَرْفَعُ رَأْسَكَ عَنِّ

بر بساط خود در حال خوابیدن هستی بردار سرت را از

النَّوْمِ إِنِ الشَّمْسُ أَرْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ لَعَلَّ

خواب بدرستی که خورشید بالا آمد در میانه زوال (ظهر) شاید

تُشْرِقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْجَمَالِ

بتابد بر تو به نورهای جمال

A decorative border with a repeating floral and geometric pattern surrounds the text. The pattern consists of small, stylized flowers and leaves arranged in a continuous line.

62. O SON OF MAN!

Many a day hath passed over thee whilst thou hast busied thyself with thy fancies and idle imaginings. How long art thou to slumber on thy bed? Lift up thy head from slumber, for the Sun hath risen to the zenith, haply it may shine upon thee with the light of beauty.

☆☆☆☆☆☆

۶۳ (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ)

ای پسر انسان

أَشْرَقَتْ عَلَيْكَ النُّورَ مِنْ أَفُقِ الطُّورِ وَنَفَخَتْ

تابانیدم بر تو نور را از کرانه طور و دمیدم

رُوحَ السَّنَاءِ فِي سِينَاءِ قَلْبِكَ فَافْرَعْ نَفْسَكَ

روح روشنائی را در سینای قلبت پس آزاد کن خود را

عَنِ الْحُجُبَاتِ وَالظُّنُونَاتِ ثُمَّ ادْخُلْ عَلَيَّ

از پرده ها و موانع و گمانها و خیالات باطل سپس داخل شو بر

الْبِسَاطِ لَتَكُونَ قَابِلًا لِلْبَقَاءِ وَلَا تَقِ لِلْقَاءِ كَمِي

این بساط تا باشی قابل باقی ماندن و لایق دیدار تا

لَا يَأْخُذُكَ مَوْتُ وَلَا نَصَبٌ وَلَا لَغُوبٌ

نگیرد تو را موتی و رنجی و خستگی ای

A decorative border with a repeating floral and leaf pattern surrounds the text.

63. O SON OF MAN!

The light hath shone on thee from the horizon of the sacred Mount and the spirit of enlightenment hath breathed in the Sinai of thy heart. Wherefore, free thyself from the veils of idle fancies and enter into My court, that thou mayest be fit for everlasting life and worthy to meet Me. Thus may death not come upon thee, neither weariness nor trouble.

٦٤) يَا ابْنِ الْإِنْسَانِ

ای پسر انسان

أَزَلَّتِي إِبْدَاعِي أَبَدَعُمَا لَكَ فَاجْعَلْهَا

ازلیت من خلق کردن و آفریدن من است آنرا آفریدم از برای تو پس قرار بده آنرا

رِدَاءً لِهَيْكَلِكَ وَأَحَدَتِي إِحْدَاثِي اخْتِرَعْتُهَا

ردائی برای هیكل خودت و یکتائی من ساخته من است آنرا اختراع فرمودم (درست کردم)

لِأَجْلِكَ فَاجْعَلْهَا قَمِيصَ نَفْسِكَ لِتَكُونَ

از برای خاطر تو پس قرار بده آنرا لباس وجودت تا باشی

مَشْرِقَ قِيَوْمِي إِلَى الْأَبَدِ

محل تابش قیومیت من برای همیشه

64. O SON OF MAN!

My eternity is My creation, I have created it for thee. Make it the garment of thy temple. My unity is My handiwork; I have wrought it for thee; clothe thyself therewith, that thou mayest be to all eternity the revelation of My everlasting being.

۶۵ (يا اَبْنِ الْاِنْسَانِ)

ای پسر انسان

عَظْمِي عَطَيْتِي اِلَيْكَ وَكِبْرِيَانِي رَحْمَتِي عَلَيْكَ

بزرگی من بخشش من است بسوی تو و کبریائی من رحمت من است بر تو

وَمَا يَنْبَغِي لِنَفْسِي لَا يَدْرِكُهُ أَحَدٌ

و آنچه سزاوار نفس من است آنرا درک نمیکند و نمی فهمد احدی

وَلَنْ تُحْصِيَهُ نَفْسٌ قَدْ أَخْزَنَتْهُ فِي خَزَائِنِ

و هرگز آنرا احصا نمیکند نفسی آنرا پنهان کرده ام و در خزینه نهاده ام

سِرِّي وَكُنَّا نُرْأَمُرِي تَلَطُّفًا لِعِبَادِي

در خزانه های پنهانیم و گنجهای امرم از نظر لطف برای بندگام

وَتَرَحُّمًا لِحَلْقِي

و ترحم برای خلقم

A decorative border with a repeating floral and leaf pattern surrounds the text.

65. O SON OF MAN!

My majesty is My gift to thee, and My grandeur the token of My mercy unto thee. That which beseemeth Me none shall understand, nor can anyone recount. Verily, I have preserved it in My hidden storehouses and in the treasuries of My command, as a sign of My loving-kindness unto My servants and My mercy unto My people.

☆☆☆☆☆☆☆☆

٦٦ (يَا أَبْنَاءَ الْهُيَّةِ فِيهِ الْعَيْبِ)

ای ابناء هویتہ در پنهانی

سَمْعُونَ عَنِ حَبِّي وَتَضْطَرِبُ النَّفُوسُ

زود است که باز داشته شوید از حب من و پریشان شوند نفوس

مِنْ ذِكْرِي لِأَنَّ الْعُقُولَ لَنْ تُطِيقَنِي

از ذکر من زیرا بحقیقت عقلها هرگز طاقت مرا ندارند

وَالْقُلُوبَ لَنْ تَسْعَنِي

و قلبها هرگز ظرفیت جا دادن مرا در خود ندارند

66. O CHILDREN OF THE DIVINE AND INVISIBLE ESSENCE!

Ye shall be hindered from loving Me and souls shall be perturbed as they make mention of Me. For minds cannot grasp Me nor hearts contain Me.

٦٧ (يَا ابْنَ الْجَمَالِ)

ای پسر جمال

وَرُوحِي وَعِنَايَتِي ثُمَّ رَحْمَتِي وَجَمَالِي كُلُّ

به روحم و عنایتم آنگاه به رحمتم و جمال هر

مَا نَزَلَتْ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَكُتِبَتْ

آنچه نازل فرمودم بر تو از لسان قدرت و نوشتم آنرا

بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَلْنَاهُ عَلَيَّ قَدْرُكَ وَلَحْنِكَ

به قلم قوت نازل فرموده ام آنرا به قدر و لحن تو

لَاعَلَيَّ شَأْنِي وَلَحْنِي

نه بر شأن و لحن خودم

67. O SON OF BEAUTY!

By My spirit and by My favor! By My mercy and by My beauty! All that I have revealed unto thee with the tongue of power, and have written for thee with the pen of might, hath been in accordance with thy capacity and understanding, not with My state and the melody of My voice.

۶۸ (یا ابناء الإنسان)

ای ابناء انسان

هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ

آیا دانستید چرا خلق فرمودیم شما را از خاکی واحد

لَلْإِنْفِخِرِ أَحَدٌ عَلَيَّ أَحَدٍ وَتَفَكَّرُوا فِي كُلِّ حِينٍ

تا فخر نفروشد یکی بر یکی و به فکر بیافتید در هر هنگام

فِي خَلْقِ أَنْفُسِكُمْ إِذَا يَنْبَغِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ

در خلقت خودتان آنوقت در آنحال سزاوار است همانطور که خلق فرمودیم شما را از

شَيْءٍ وَاحِدٍ أَنْ تَكُونُوا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ بِحَيْثُ

شئ واحدی اینکه باشید چون نفس واحدی تا بجائیکه

تَمْشُونَ عَلَيَّ رِجْلٍ وَاحِدَةٍ وَتَأْكُلُونَ

راه بروید بر پای واحدی و بخورید

مِنْ فَمٍ وَاحِدَةٍ وَتَسْكُنُونَ فِي أَرْضٍ وَاحِدَةٍ

از دهانی واحد و ساکن شوید و سکونت کنید در زمین واحدی

حَسْبِي تَظْهَرُ مِنْ كَيْنُونَاتِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ

تا ظاهر شود از وجودات شما و اعمال شما و افعال شما

آيَاتُ التَّوْحِيدِ وَجَوَاهِرُ التَّجْرِيدِ هَذَا نُصْحِي عَلَيْكُمْ

آیات توحید و جواهر تجرید این است پند من بر شما

يَا مَلَأَ الْأَنْوَارَ فَاتَّصِحُّوا مِنْهُ لِيَجِدُوا

ای گروه انوار پس پند گیرید از آن تا بیابید

ثَمَرَاتِ الْقُدُسِ مِنْ شَجَرِ عِزِّ مَنِيَعٍ

ثمرات قدس را از درخت عز منیع

68. O CHILDREN OF MEN!

Know ye not why We created you all from the same dust? That no one should exalt himself over the other. Ponder at all times in your hearts how ye were created. Since We have created you all from one same substance it is incumbent on you to be even as one soul, to walk with the same feet, eat with the same mouth and dwell in the same land, that from your inmost being, by your deeds and actions, the signs of oneness and the essence of detachment may be made manifest. Such is My counsel to you, O concourse of light! Heed ye this counsel that ye may obtain the fruit of holiness from the tree of wondrous glory.

۶۹ (يَا أَبْنَاءَ الرُّوحِ)

ای ابناء روح

أَنْتُمْ خَزَائِنِي لِأَنْ فِيكُمْ كَمَزَتْ لَّالِي

شما خزینه های من هستید زیرا بدرستی که در شما پنهان کرده ام مرواریدها و لؤلؤهای

أَسْرَارِي وَجَوَاهِرِ عِلْمِي فَاحْفَظُواهَا لِئَلَّا يَطَّلَعَ عَلَيْهَا

اسرارم را و جواهر دانشم را پس حفظ کنید آنها تا اطلاع نیابد بر آن

أَغْيَارُ عِبَادِي وَأَشْرَارُ خَلْقِي

بندگان غیر و اشرار خلق من

69. O YE SONS OF SPIRIT!

Ye are My treasury, for in you I have treasured the pearls of My mysteries and the gems of My knowledge. Guard them from the strangers amidst My servants and from the ungodly amongst My people.

۷۰. يَا ابْنِ مَنْ قَامَ بِنَاتِهِ فِي مَلَكُوتِ نَفْسِهِ

ای زاده کسیکه قیام نمود بذات خود در عالم حقیقت نفس خود

إِعْلَمَ بِأَتْيِي قَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَوَائِحَ الْقُدُسِ

بدان همانا من فرستاده ام بسوی تو بویهای خوش قدس را

كُلَّهَا وَأَتَمَمْتُ الْقَوْلَ عَلَيْكَ وَأَكْمَلْتُ

تماماً و تمام کردم قول را بر تو و کامل و اکمال فرمودم

النِّعْمَةَ بِكَ وَرَضِيْتُ لَكَ مَا رَضِيْتُ

نعمت را به تو و رضا دادم برای تو آنچه رضا دادم

لِنَفْسِي فَارْضَ عَنِّي ثُمَّ اشْكُرْ لِي

برای نفس خودم پس راضی باش از من آنگاه مرا شکر گزار باش

70. O SON OF HIM THAT STOOD BY HIS OWN ENTITY IN THE KINGDOM OF HIS SELF!

Know thou, that I have wafted unto thee all the fragrances of holiness, have fully revealed to thee My word, have perfected through thee My bounty and have desired for thee that which I have desired for My Self. Be then content with My pleasure and thankful unto Me.

۷۱) يَا أَبْنِ الْإِنْسَانِ

ای پسر انسان

اَكْتُبُ كُلَّ مَا لَقَيْتَكَ مِنْ مِدَادِ النُّورِ عَلَيَّ لَوْحِ الرُّوحِ

بنویس هر آنچه به تو القا فرمودم از مداد نور بر لوح روح

وَإِن لَّنْ تَقْدِرَ عَلَيَّ ذَلِكَ فَاجْعَلِ الْمِدَادَ مِنِّي

و اگر نمیتوانی بر آن پس قرار بده مداد را از

جَوْهَرِ الْفُؤَادِ وَإِن لَّنْ تَسْتَطِيعَ فَأَكْتُبْ مِنَ الْمِدَادِ

جوهر فؤاد و اگر استطاعت نداری پس بنویس از مداد

الْأَحْمَرِ الَّذِي سَفِكَ فِي سَبِيلِي إِيَّاهُ أَحْلِي

سرخی که ریخته شده در راه من بدرستی که آن شیرین تر است

عِنْدِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ لِيَبْتَ تَوْرَهُ إِلَيَّ الْأَبَدِ

نزد من از هر چیزی تا ثابت بماند نور آن برای همیشه نزد من
و اگر نتوانی بر آن پس بنویس از مداد جوهر فؤاد و اگر استطاعت نداری پس بنویس از مداد
سرخی که ریخته شده در راه من بدرستی که آن شیرین تر است نزد من از هر چیزی تا ثابت بماند نور آن برای همیشه نزد من

71. O SON OF MAN!

Write all that We have revealed unto thee with the ink of light upon the tablet of thy spirit. Should this not be in thy power, then make thine ink of the essence of thy heart. If this thou canst not do, then write with that crimson ink that hath been shed in My path. Sweeter indeed is this to Me than all else, that its light may endure for ever.

☆☆☆☆☆☆☆☆

Translated by:

Shoghi Effendi with the assistance of some English friends.